

## آیا سازمان مجاهدین خلق «فرقه» است؟

### مقدمه

درین مقاله پژوهشی تلاش می‌کنم با حفظ بی‌طرفی به بررسی معنا و مفهوم فرقه، ریشه‌ها و چگونگی پیدایش فرقه‌ها، ویژگی‌های مشترک آنها (گرچه در نقاط مختلف گیتی سربرآورده باشند) و سپس به بررسی مطابقتی سازمان مجاهدین با فرقه‌های شناخته‌شده جهان بپردازم و به این پرسش پاسخ دهم که "آیا سازمان مجاهدین خلق فرقه است؟" درین پژوهش از دهها منبع معتبر فارسی و انگلیسی، مقالات، مصاحبه‌ها، پرسشنامه‌های تخصصی و فیلم‌های مستند و ویدئوهای قابل دسترس در کانال یوتیوب که درین زمینه ساخته شده‌اند، استفاده می‌کنم. رویکرد این پژوهش میدانی جامعه‌شناختی-روانشناختی، با نگاهی به ویژگی‌های روانی رهبران فرقه‌ها و اعضاء و نیز تکنیک‌های مورد استفاده فرقه‌ها در عضوگیری و چگونگی کنترل کامل بر فضای ذهنی اعضاء است.

منابع مورد استفاده در این پژوهش به دو بخش انگلیسی و فارسی تقسیم می‌شود. در منابع انگلیسی زبان، پژوهشگران غربی به مصاحبه‌ها و گفتگوهای اعضاء جداشده فرقه‌ها و نیز مقالاتی که دیگر متخصصان حوزه فرقه‌شناسی تحریر کرده‌اند، استناد می‌کنند. نگارنده از مقالات آکادمیک انگلیسی زبان که حاصل پژوهش‌های متخصصان این حوزه است، بهره‌جسته، و نقل قول‌های فراوانی در بخش‌های گوناگون با ذکر منبع و ماخذ، ارائه می‌کند.

اعضاء جداشده از فرقه‌های شناخته‌شده جهان، منابع معتبر و دست اول استناد و تحقیق. پژوهشگران غربی هستند. به همین نحو، نگارنده این پژوهش نیز تلاش دارد از منابع و مستندات دست اول (اعضاء جدا شده از سازمان مجاهدین خلق) استفاده کند. این منابع شامل مقالات، خاطره‌نویسی‌ها، روایت‌های مکتوب، گفتگوهای ویدئویی، و نیز مصاحبه‌های نگارنده با برخی از اعضاء جدا شده است. با این مقدمه کوتاه، نخست به تعریف فرقه و سپس ویژگی‌های برجسته و مشترک فرقه‌ها، و پس از آن به مقایسه مطابقتی با سازمان مجاهدین خلق پرداخته می‌شود.

### فرقه

اصطلاح "فرقه" گرچه تاریخ دیرینه‌ای دارد اما از رواج کاربرد سیاسی آن حداکثر بیش از سه دهه در ایران نمی‌گذرد. این واژه نیز در ابتدا کاربرد ویژه‌ای در زبان و فرهنگ مذهبی داشت اما به تدریج وارد عرصه‌های سیاسی و اجتماعی شد تا آنجا که درست و نادرست، طیف وسیعی از گروه‌ها و سیستم‌های سیاسی-اجتماعی را نیز دربر گرفت. فرقه ابتدا معادل کلمه انگلیسی Sect گرفته شد که از ریشه لاتین *secta* به معنی "راه یا مسیر" می‌آید و به صورت استعاره به یک راه، حالت یا شیوه (تجویز شده) اشاره دارد. فرقه یا سکت در ابتدای ظهور به گروه‌های مذهبی منشعب از دل یک مذهب یا دین دیگر اطلاق می‌شد، مانند مسیحیت که از درون یهودیت بیرون آمد و در ابتدا یک فرقه مذهبی بود که ادعا می‌شد در دین یهود بدعت گذاشته اما پس از آنکه پیروان بسیاری به خود جلب کرد، خود به یک دین مستقل از یهودیت بدل شد و کتاب و قوانین خاص خود را پایه گذاشت. واژه فرقه اما در سپهر سیاسی امروز ایران کاربردهای دیگری یافته که کاملاً از معنای اولیه خود متمایز است. به همین دلیل، نمی‌توان "سکت" را معادل آن (یا آنچه از نظر سیاسی مورد نظر کاربران این واژه است) دانست، بلکه ترجیح می‌دهم از واژه انگلیسی **کالت** (cult) که در ادبیات اجتماعی و سیاسی غرب به درستی برای اشاره به فرقه‌های برخاسته از ایدئولوژی‌های سیاسی-اجتماعی به کار می‌رود، استفاده کنم.

گرچه کالت‌ها می‌توانند مذهبی هم باشند اما مذهب تنها یک بخش از جنبه‌های گوناگون کالت است. اصطلاح "کالت" برای اولین بار در سال ۱۶۱۷ در ادبیات انگلیسی ظاهر شد که از واژه فرانسوی *culte* به معنای "پرستش" گرفته شده بود که به نوبه خود از واژه لاتین *cultus* به معنای "مراقبت، پرورش، پرستش" سرچشمه گرفته است. اما در سال ۱۸۲۹ بود که معنای مشخص «وابستگی به شخص یا شیء» بخود گرفت. جالب اینجاست که در زبان فارسی هم سکت و هم کالت به فرقه ترجمه شده و معادل یکسانی برای این دو واژه انگلیسی در نظر گرفته شده است. بنابراین، درین پژوهش، همچنان از واژه فرقه استفاده می‌کنم اما اشاره و تاکید من نه بر سکت که بر کالت به معنای پرستش و پیروی بی‌قید و شرط از رهبر است. **بن پارکر** در "روانشناسی فرقه‌گرایی"

توضیح می دهد که "اطاعت و وابستگی" عناصر اصلی و مرکزی. فرقه را تشکیل می دهند، و تاکید می کند "هسته اصلی فرقه گرای، در پیروی و وابستگی به شخص یا چیزی خارج از خود برای محافظت فرد در برابر محیط خارجی تهدیدآمیز است".<sup>۲</sup>

### فرقه چیست؟ چگونه شکل می گیرد؟ ویژگی های مشترک و مشخص فرقه ها کدام است؟

فرقه ها معمولاً بر اساس یک نیاز خاص (اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و یا فرهنگی) گرد یک فرد به عنوان رهبر کاریزماتیک یا یک ایده یا حتی یک شی شکل می گیرند. دسته بندی فرقه ها بر اساس اعمال، عقاید، ایدئولوژی و طرز تفکر اعضای گروه، به ویژه رهبر و نیز اعضای اولیه گروه صورت می گیرد. هسته اولیه فرقه ها می تواند بر محور مذهب، سیاست، یا حتی مبارزه ای با آرمان های آزادیخواهی پایه ریزی شود، اما به مرور زمان و با تحولات اجتماعی و سیاسی آتی، شکل و دکنترین فرقه متحول شده و از هدف اولیه خود کاملاً دور شود.

فرقه ها معمولاً کمپ ها یا اقامتگاه هایی دور از جامعه و مردم عادی، بنا می کنند و بر اساس موقعیت و توان مالی خود و رابطه های مبتنی بر فساد مالی، این اقامتگاه ها را (که می توانند به بزرگی یک شهرک یا حتی شهر باشند) با تمام تسهیلات لازم تهیه می کنند و در برخی موارد حتی پلیس و نگهبانان مخصوص خود را (در لباس حافظان قانون) دارند. ورود به این کمپ های بسته و ایزوله یا خروج از آنها ساده نیست و نیاز به تماس، پذیرش و تدارکات خاص دارد. از آنجاکه این کمپ ها دور از دسترس مسئولان کشوری و مجریان قانون در جامعه ساخته می شوند، معمولاً آگاهی از نقض حقوق بنیادین بشر و جنایاتی که در این فرقه ها صورت می گیرد، آسان نیست، مگر اینکه اعضای جدا شده با رسانه ها گفتگو کنند یا برای درخواست کمک و حمایت، با مقامات قضایی و پلیس تماس بگیرند.

یکی از این کمپ ها متعلق به "کلیسای بنیادگرای عیسی مسیح قدیسان آخرالزمان"<sup>۳</sup> معروف به FLDS است که در سال ۱۹۳۵ در ایالت آریزونا ای آمریکا بنا گذاشته شد. جان بارلو رهبر بنیادگرایان عقیده داشت این محل دور افتاده می تواند پناهگاه مناسبی باشد برای اعضای این فرقه، که به صورت پنهانی چند همسری و کودک همسری را (که در قانون جرم انگاری شده بود) هم انجام می دادند و هم تبلیغ می کردند. درباره این فرقه بعدتر توضیحات بیشتری داده خواهد شد.

### رهبر کاریزماتیک

واژه کاریزما در ادبیات مسیحی به معنای "عطیه یا هدیه الهی" به کار می رفت، در ادبیات عرب به "موهبت" و "کرامت" و در فارسی به "فره" و "فرهمندی" نیز تعبیر شده است. اما ماکس وبر<sup>۴</sup>، جامعه شناس، تاریخدان و نظریه پرداز آلمانی که به معمار علوم اجتماعی مدرن نیز معروف است، به مفهوم کاریزما در قالب جامعه شناسی سیاسی پرداخته است.

وبر برای اجرای هر فرمانی سه مشروعیت قائل است: مشروعیت سنتی، مشروعیت قانونی-عقلانی، و مشروعیت کاریزماتیک. اقتدار مشروعیت سنتی با عرف و عادت، مشروعیت قانونی-عقلانی بر اساس قوانین کشورها، و اقتدار مشروعیت کاریزماتیک با ویژگی های رهبر تعیین می شود. وبر در چگونگی اقتدار کاریزماتیک می گوید در واقع این پیروان و فرمانبران هستند که با انجام و اجرای فرامین، به دستورات رهبر کاریزماتیک مشروعیت می بخشند. به بیانی دیگر، وبر "مشروعیت کاریزماتیک" را نه تنها ویژگی های رهبر (یا فرمان دهنده) که فرمانبری پیروان رهبر را نیز در این مشروعیت سهیم می کند. به زبان ساده، فرمانی که توسط پیروان اجرا نشود (عدم پاور به اعتبار فرمان) فاقد مشروعیت دانسته می شود. بنابراین، مشروعیت کاریزماتیک رهبر تا زمانی پایدار است که پیروان، آن را تایید کنند و به آن پاور داشته باشند. به بیانی دیگر، نوعی سیستم ارزشی بر آن حاکم است تا یک نظام قانونمند و عقلانی. به این ترتیب، به عقیده وبر این پیروان یا اجرا کنندگان فرمان هستند که بنابر پاور و اعتماد به رهبر، فرمان را اجرا می کنند و به گونه ای، به مسئولیت فردی برابر فرمانده و فرمانبر قائل است.

اعضاء فرقه عموماً قدرت خاصی برای رهبر قائلند و بر این باورند که رهبر قدرت اندیشه یا توانایی های خاصی دارد و می تواند در برابر مشکلات، معضلات و ناهنجاری های اجتماعی، سیاسی و قوای قهری از آنان محافظت

کند و در صورتیکه اعضا تمام و کمال از دستورات و راهکارهای رهبر فرقه پیروی یا اطاعت بی چون و چرا کنند، رهبر آنان را به هدف یا سرمنزل مقصود خواهد رساند. به بیان دیگر، هسته اصلی و مرکزی فرقه بر "اطاعت محض" یا "سرسپردگی" به رهبر گذاشته می شود (بن بارکر، ۱۹۸۰). قدرت مطلق و نامحدود در دستان رهبر دانا (دارای جذابیتی قانع کننده که الهام بخش حس فداکاری و ایثار در دیگران) است، کسی که خیر و سعادت اعضا را بهتر از آنان می داند، راه را نشان می دهد و انتظار دارد اعضا چشم و گوش و عقل خود را به او بسپارند و هیچ نپرسند. در واقع، روانشناسی فرقه بر مبنای رابطه والد-کودک (یعنی وابستگی عضو به رهبر) پایه ریزی می شود. اگر یکی از اعضا، دستورات رهبر را زیر سؤال ببرد، پاسخی منطقی دریافت نمی کند، بلکه پرسشی ازین دست می شنود "تو بهتر از رهبر می دانی؟ به رهبری شک داری؟"

معمولاً رهبر فرقه نقاط "ضعف و درماندگی" را به خوبی در هر یک از اعضا تشخیص می دهد و می داند چگونه از این درماندگی به نفع خود استفاده کند و هر چه بیشتر، اعضا را به خود وابسته و مطیع نگاه دارد. از آنجا که انسان ها همواره به دنبال پاسخ های صریح و مطلق برای پرسش های (اجتماعی، مذهبی، سیاسی) خود هستند، رهبر کاریزماتیک به این پرسش ها، پاسخ های مطلق می دهد که فرد در کمتر آموزه ای (به غیر از آموزه های مذهبی) می تواند پیدا کند، و این صراحت سبب احساس آرامش فرد می شود، که به نوبه خود باعث می گردد اعضا هر چه بیشتر به رهبر و توانایی های او اعتماد کنند. جانجا لالیچ در مقاله ای پژوهشی تحت عنوان "گادر آرمانی: مبداء و سیر تحولات یک فرقه سیاسی" می گوید در فرقه اتحادیه کارگران دموکراتیک<sup>۱</sup> همیشه برای همه چیز یک پاسخ درست وجود داشت. دنیا سیاه و سفید بود، اگرچه گاهی اوقات سیاه سفید بود. با این وجود، اتحادیه همه پاسخ ها را داشت و اتحادیه همیشه حق داشت.

رهبر فرقه، معمولاً قول هایی می دهد و افق های روشنی را ترسیم می کند که برآوردن یا رسیدن به آنها یا غیر ممکن یا بسیار نامحتمل است، اما به دلیل حضور عنصر "اطاعت و سرسپردگی" و "اعتماد"، اعضا آن را باور می کنند و یا دستکم جرات زیر سؤال بردن آن را ندارند. در صورتی که قول ها و وعده های رهبر فرقه برآورده نشود، رهبر و اعضا قدیمی تر فرقه (نه رهبر را که) اعضا را مقصر می دانند و چنین استدلال می کنند که "شما به اندازه کافی برای رسیدن به هدف تلاش نکرده اید، در رهبری نوب نشده اید و طرح ها و برنامه های رهبر را به شکست کشانده اید".

### سلطه و تسلیم

همانگونه که پیش از این گفته شد، بقای فرقه بر مرکزیت قدرت و اقتدار رهبر (یا رهبری) فرقه و عدم توازن قدرت نهاده شده است. رهبر فرقه برای حفظ قدرت دست به شگردها و شیوه های گوناگون روانی می زند. جانجا لالیچ در مقاله مفصل خود با عنوان "سلطه و تسلیم: بهره کشی روانی-جنسی از زنان در فرقه ها"<sup>۲</sup> می نویسد: "من فرقه را نوع خاصی از رابطه تعریف می کنم که نه تنها بر اساس نابرابری قدرت شگرف بین رهبر و پیروان استوار است، بلکه شامل یک دستور کار پنهان نیز می شود. فرقه چه در موقعیت های گروهی و چه فردی، متکی به فریب، شستشوی ذهنی و بهره کشی است و تقریباً به طور قطع همیشه منجر به سوء استفاده می شود. در رأس این فرقه یک رهبر خودخوانده (یا گاهی بیش از یک نفر) قرار دارد که تمام احترام را می طلبد، همه تصمیمات را می گیرد و در نهایت اکثر جنبه های زندگی شخصی کسانی را که هوشمندانه متقاعد شده اند که باید از رهبر پیروی کنند، کنترل می کند. اطاعت کنید تا در سایه لطف و رحمت (یعنی چنگال) رهبر بمانید" (لالیچ ۱۹۹۷).

فرقه ها بنا به ماهیت خود نمی توانند فردیت یا انسان هایی با عملکرد مستقل را بپذیرند. به همین دلیل، مرزهای فردی و روابط خانوادگی را در نتیجه عوامل و تصمیمات متعددی از بین می برند. این عوامل عبارتند از تغییر افراطی در باورها و رفتارهای جدید، اهریمن سازی از زندگی پیش از فرقه، مجازات شدید و جلسات شرمسار سازی، محدودیت اعضا در برقرار کردن تماس های اجتماعی در درون و بیرون از فرقه، تعهدات مالی و زمانی سنگین، و مطالبه مداوم برای ارزش دادن به تعهدات گروهی. مطمئناً عوامل مختلفی مانند سن، جنسیت، سابقه اجتماعی (مانند طبقه، خانواده، تحصیلات)، نزدیکی به کانون مرکزی قدرت و غیره بر میزان تأثیرگذاری بر زندگی اعضا تأثیر دارند. رویدادهای اخیر مانند خودکشی اعضا فرقه دروازه بهشت (Heaven's Gate) در

سال ۱۹۹۷ نشان می‌دهد که مردم تا چه حد می‌توانند در حصار تفکرات خطرناک فرقه گرایانه محبوس شوند. لالیچ این پدیده را "اخلاق اطاعت افراطی" می‌نامد.

در این شرایط به شدت آسیب‌زای روانی، اعضا چاره را در پیروی از رهبر کاریزماتیک و "مأموریت بزرگ و رهایی بخش" فرقه می‌بینند. در واقع، اعضا، حاضر به پرداخت آنچه رهبر با شیوه‌های گوناگون (تشویق و تنبیه) از آنان مطالبه می‌کند و هماهنگی با هنجارها و دستور کار فرقه می‌شوند. آنچه رهبر لاینقطع از اعضا مطالبه می‌کند، اطاعت و پیروی بی‌چون و چرا، و رهروانی باورمند است که برای برآورده کردن خواست‌های رهبری حاضر به ایثار و انجام هر کاری (مطلقاً هر کاری) که رهبر یا شورای رهبری امر کند (از شرکت در جلسات تحقیر و توهین به اعضا گرفته تا شکنجه، تهدید و آزار هم‌زمان خود، گزارش نویسی علیه خود، شرکت در عملیات‌های خطرناک و مطلقاً هر وظیفه‌ای که بر عهده آنان گذاشته شود) هستند.

همه تکنیک‌ها و شیوه‌های روانی مورد استفاده فرقه‌ها در عمل، ابزار رهبر فرقه برای کنترل و سرکوب (سلطه و تسلیم) اعضایی است که تن به نظام باورهای تبلیغی فرقه نمی‌دهند. یکی دیگر از شیوه‌های کنترل در فرقه‌ها، ایجاد سوءظن عمیق و بی‌اعتمادی میان اعضا فرقه حتی نسبت به اعضا خانواده، دوستان و هم‌زمان خود است. بی‌اعتمادی باعث می‌شود که روابط مبتنی بر صمیمیت و اعتماد شکل نگیرند و افراد نتوانند هسته‌های مخالفت درون فرقه و علیه نظام سرکوب ایجاد کنند. همچنین، سیستم تبلیغات و پروپاگاندای فرقه، بدگمانی، شیطان‌سازی و سوءظن را به ویژه نسبت به اعضایی تبلیغ می‌کند که زمانی به آرمان‌های فرقه باور داشتند اما بعداً گروه را ترک کردند. از نظر فرقه، جدانشدگان (که گاهی مرتد یا به نام‌های تحقیرآمیز دیگری خوانده می‌شوند) بدترین افراد خارجی هستند زیرا زمانی "حقیقت" را داشتند اما اکنون به آن پشت کرده‌اند.

شیوه دیگری که فرقه‌ها برای به سلطه کشیدن اعضای خود استفاده می‌کنند، آزمون وفاداری است، به این ترتیب که از فرد خواسته می‌شود برای اثبات وفاداری به فرقه وظایفی را انجام دهد یا از حقوق اولیه خود به نفع فرقه صرف نظر کند. اما با هر ایثار یا پیروی، دامنه تسلط فرقه بر فرد افزایش یافته و این سلطه به حوزه‌های شخصی و خصوصی فرد کشیده می‌شود. در واقع مطالبات و خواسته‌های رهبر نه تنها پایانی ندارد بلکه روز به روز به عمق و گوناگونی آن افزوده می‌شود تا جایی که باعث سردرگمی، خستگی، تردید به خود و از بین رفتن کنترل، عزت نفس و اعتماد به نفس فرد و متعاقب آن تسلیم می‌شود (لالیچ ۱۹۹۷).

یکی دیگر از ابزارهای مورد استفاده فرقه‌ها برای تسلیم افراد به پیروی از دستورات، اصطلاحاً "برنامه اصلاح فکری" نامیده می‌شود. در این نوع برنامه‌ها تحت عنوان جلسات توجیهی، فرد مورد بمباران اطلاعاتی در زمینه ایدئولوژی و آرمان‌های فرقه قرار می‌گیرد. در این جلسات تلاش می‌شود هدف‌ها و آرمان‌های فرقه، برتر و مافوق زندگی عادی تصویر و تفسیر شود و از زندگی پیش از فرقه به عنوان "تاریکی و جهل" نام برده و در مقابل، از زندگی فرقه به "روشنی و بیداری" تعبیر می‌شود. به بیان دیگر، از فرقه با عنوان "ما" در برابر "دیگران"، "بیداری" در برابر "خواب غفلت"، "پاکی" در برابر "پلیدی یا کثافت" نام برده می‌شود. "پذیرفته شدن" در فرقه، هدفی ست والا که فرد برای رسیدن به آن باید سخت تلاش کند و بارها و بارها وفاداری و سرسپردگی خود را طی آزمون‌های سخت، به اثبات برساند. در واقع، پس از همه تلاش‌هایی که فرد برای "پذیرفته شدن" انجام می‌دهد، فرقه با "پذیرفتن" فرد، بر او منت می‌گذارد و فرد باید سپاسگزار و قدردان بوده و خود را زیر منت رهبر بداند.

## زنان

مسئله زنان و موقعیت آنان در فرقه‌ها یکی از ویژگی‌های بسیار مهمی است که به دلیل حساسیت موضوع، کمتر به آن پرداخته شده است. **حوا دایان** در مقاله "سوء استفاده جنسی و فرقه‌های کاریزماتیک"<sup>۱</sup> می‌گوید "استثمار جنسی از زنان در فرقه‌های مختلف، گسترده است، و تا به امروز، احتمالاً کمترین میزان بحث و گفتگو و قطعاً کمترین تحقیق در این جنبه از زندگی فرقه‌ای انجام شده است". یکی از دلایل سکوت جامعه در برابر آزار، تجاوز و سوءاستفاده‌های جنسی علیه زنان در فرقه‌ها احتمالاً "ننگ و شرم" عمیقی ست که جامعه نسبت به این موضوعات احساس می‌کند. دلیل دیگر، هجمه و حمله همه‌جانبه پیروان فرقه به زنانی ست که از فرقه جدا شده و دست به روشنگری می‌زنند. در صورتی که این زنان از شبکه حمایتی مناسبی برخوردار نباشند، این حمله‌های

بی امان و بی رحم، معمولاً اثر خود را گذاشته و زنان را وادار به سکوت و در بیشتر مواقع، خزیدن در لاک خود یا پنهان شدن برای در امان ماندن از آسیب های مضاعف می کند.

یکی از پدیده های رایج در فرقه ها، بهره برداری های جنسی به منزله ابزار قدرت و زیر لوای یکی شدن با رهبر. فرقه به صورت چندمسطری یا آئین های ساختگی. معنوی با توجیه هایی مانند اتحاد و زیر چتر مقدس رهبر قرار گرفتن است. دو مکانیسم یا سازوکار معمول کنترل عبارتند از: دستور به پرهیز از برقراری روابط جنسی یا تجرد، و اجرای برخی ممنوعیت ها (مثلاً علیه همجنس گرایی). با توجه به ماهیت خودمحور و نامتعادل رهبران فرقه ها و استدلال های آنان، قوانین ممکن است اغلب و به طور غیرمنتظره تغییر کنند. مهم نیست فرقه ها چه چیدمان یا ساختاری داشته باشد، رفتارها و نگرش ها از بالا هدایت می شود و قابل بحث نیست. رهبری فرقه با این توجیه که این سبک زندگی برای رسیدن به هدف (بیداری معنوی، انقلاب سیاسی یا اجتماعی، اعتلای شخصی یا حتی رفاه مالی) ضروری است، این قوانین را به اعضاء تحمیل می کند. در نگاه اول، چنین قوانینی ممکن است اعضاء را از سردرگمی و تلاش برای تسلط بر پیچیدگی های جنسی خود (به ویژه بزرگسالان جوانی که ممکن است با این مسائل دست و پنجه نرم کنند) نجات دهد. با این حال، در واقعیت، این قوانین صرفاً به عنوان ابزار اعمال قدرت و کنترل عمل می کنند.

لالیچ در مقاله ای دیگر با نام "زنان در فرقه ها"<sup>۱۱</sup> می گوید "در بسیاری از فرقه ها، رهبری تصمیم می گیرد که چه کسی چه تعداد فرزند داشته باشد. در برخی فرقه ها، زنان از بچه دار شدن منع می شوند و از عقیم سازی یا سقط جنین به عنوان وسیله ای برای جلوگیری از بارداری استفاده می شود." پیامد این قوانین چیزی نیست جز کنترل دائمی زندگی جنسی زنان یا سوء استفاده های آشکارتر مانند ازدواج های دستوری، رفتارهای جنسی اجباری با رهبر، استفاده از زنان به عنوان ماشین فرزندآوری، عقیم سازی و حتی تجاوز جنسی.

کنترل جنسی معمولاً به دستور یا توسط رهبر مستبدی انجام می شود که قادر است نیازهای خود را از طریق اعمال نفوذ (manipulation) و تاثیر روانی که منجر به بهره کشی جنسی می شود برآورده کند. تقریباً در همه موارد، این بهره کشی های جنسی بر اساس ترغندهایی هستند که از وفاداری، اعتماد و اعتقاد زن به رهبر، گروه و فلسفه کلی فرقه سوء استفاده می کنند. اغلب اعضا صرفاً از روی ترس تن به تسلیم می دهند. با توجه به عدم تعادل قدرت، نه گفتن دشوار است.

به زنان گفته می شود که رابطه جنسی با رهبر "افتخار"، "هدیه ویژه" و راهی برای دستیابی به رشد بیشتر است. این تکنیک، ترکیبی نرم از اجبار جنسی و بهره بردن از اعتماد زنان در فرقه هاست. ممکن است از آنان خواسته شود، مثلاً به رهبر کمک کنند تا آرام شود یا احساس بهتری داشته باشد. ممکن است به او این باور خورانده شود که صمیمیت فزاینده او با رهبر برای رشد معنوی مداوم او بسیار مهم است و مطمئناً برای مسیر خود او به سوی روشنی یا رستگاری ضرورت دارد. به این ترتیب، فعالیت جنسی با رهبر به منفعت معنوی زن تفسیر می شود. برای نمونه، بنجامین رودن، رهبر "شاخه داویدیان"<sup>۱۲</sup> ادعا می کرد که مسیح است و همه زنان فرقه «همسران معنوی» او هستند.

### زندگی جنسی اعضاء فرقه ها

در بسیاری از فرقه ها، جنسیت و زندگی جنسی اعضاء (مانند سایر جنبه های زندگی شان) مورد کنترل، نفوذ (manipulation) و بهره برداری قرار می گیرد. "رهبران فرقه به سرعت متوجه می شوند که منبع بزرگی از قدرت را می توان در کنترل جنسی پیروان خود یافت" (لالیچ، 1997). تحمیل و اجبار به "تسلیم جنسی" (sexual submission) ممکن است آخرین گام در "شیء سازی" (objectification) از انسان به عنوان عضو فرقه مورد استفاده قرار گیرد. اگرچه سوء استفاده و بهره کشی جنسی از اعضای مرد در فرقه ها غیر معمول نیست، اما در اینجا تمرکز بر بهره کشی روانی-جنسی از زنان در فرقه ها گذاشته می شود. وقتی از بهره کشی روانی-جنسی صحبت می کنیم، دقیقاً چه نوع رابطه ای را در نظر داریم؟ لالیچ (متخصص و مدرس فرقه شناسی) توضیح کاملی در این زمینه ارائه می کند. وی می گوید: "استثمار جنسی به عنوان اعمال قدرت به منظور کنترل، استفاده یا سوء استفاده جنسی از شخصی دیگر برای ارضای نیازهای آگاهانه یا ناآگاهانه فرد صاحب قدرت است، خواه این نیازها روانی، مالی یا جنسی باشد. آزار جنسی می تواند از زندگی در یک

محیط اجباری جنسی (خواه شخص مورد آزار قرار گرفته باشد یا نباشد) و لمس ناخواسته تا تجاوز را شامل شود. این ممکن است به عنوان "ازدواج" با رهبر یا نوعی عمل "معنوی" جلوه داده شود، یا ممکن است به عنوان فریب آشکار زنان (یا مردان) آسیب‌پذیر توسط صاحبان قدرت رخ دهد. در بسیاری از گروه‌ها، اگر نه به رهبر، به شوهران امتیاز کنترل مطلق بر همسران (و فرزندانشان) داده می‌شود، از جمله مجوز فعالیت‌های جنسی بدون رضایت متقابل. همچنین، تجاوز در زناشویی نیز معیاری پذیرفته شده در برخی فرقه‌ها است" (لالیچ، 1997).

بهره‌کشی جنسی تنها شامل تجاوز جنسی و لمس بدون رضایت نیست بلکه می‌تواند کنترل‌های باروری و جنسی عمومی از طریق سیاست‌هایی مانند تجرد اجباری، ازدواج اجباری، طلاق اجباری، روابط اجباری، و فرزندآوری اجباری را نیز در برگیرد. فرقه "کلیسای بنیادگرای عیسی مسیح قدیسان آخرالزمان" معروف به FLDS، نمونه بسیار برجسته‌ای در زمینه ازدواج اجباری و فرزندآوری اجباری است. در فرهنگ این فرقه برای توضیح و توجیه این نوع تجاوزها و کنترل‌های جنسی، به زنان گفته می‌شد "این صلیبی ست که باید به دوش بکشی تا از گناهانت تطهیر و پاک شوی" (لالیچ، ۱۹۹۷). در چرایی بهره‌کشی جنسی و جنسیتی، به ویژه از زنان (علیرغم اینکه در برخی فرقه‌ها، زنان رهبری را به دست دارند) ممکن است دلایل متفاوتی وجود داشته باشد اما شاید بتوان آنها را در دو دسته زیر خلاصه کرد: الف) حفظ کنترل حداکثری، ب) رهبر روان-پریش.

الف) کنترل حداکثری: کسانی که قصد کنترل و تسلط همه جانبه بر دیگران دارند، متوجه می‌شوند که با نزدیک تر شدن و شخصی شدن حوزه‌های نفوذشان بر دیگران، قدرتشان افزایش پیدا می‌کند. بنابراین، کنترل تمایلات جنسی یا زندگی جنسی فرد، روشی کاملاً موثر برای نفوذ (manipulation)، چیرگی و کنترل همه جانبه زندگی، اعضاء فرقه است. با برقراری کنترل جنسی بر افراد، دیگر هیچ بخشی از زندگی اعضاء دست نخورده باقی نمی‌ماند. ارضای خواسته‌های رهبر (خواه واقعی باشد یا صرفاً با هدف نمایش قدرت ساخته شده باشد) به نمود و بیانی از ایمان اعضاء فرقه تبدیل می‌شود. به بیان دیگر، این رهبران با به اسارت گرفتن عواطف و احساسات اعضاء، ذهن‌های آنان را نیز به اسارت و کنترل (manipulation) خود درمی‌آورند. در واقع، رابطه جنسی برای رهبر فرقه، نه صرفاً لذت جویی، بلکه ابزار کنترل و نمایش قدرت است. لالیچ در "زنان در فرقه‌ها" می‌گوید اغلب سیاست‌های فرقه به وضوح رفتارهای شخصی و جنسی را تعریف می‌کند. ممکن است از اعضاء زن خواسته شود به شکل خاصی لباس بپوشند، مثلاً دامن‌های بلند بپوشند و زنانه به نظر برسند؛ رفتار خاصی داشته باشند، مثلاً هرگز به چشمان مردها نگاه نکنند، در حضور دیگران به پایین نگاه کنند، و همواره منفعل و شاد باشند، یا به روشی خاص صحبت کنند، مثلاً به رهبر با عنوان "مرشد"، "استاد" یا "پدر" اشاره کنند.

ب) ویژگی‌های شخصیتی: بسیاری از رهبران فرقه با مشخصات روان‌پریشان مطابقت دارد. دکتر هیر<sup>۱۱</sup> در این باره می‌گوید: "روان-پریش‌ها شکارچیان اجتماعی هستند که افراد را شیفته خود می‌کنند، روی افکار اعضاء تأثیر بسزایی دارند و بیرحمانه راه خود را با شخم زدن زندگی دیگران باز می‌کنند و در دنباله مسیر خود حجم بزرگی از قلب‌های شکسته، امیدهای بر باد رفته و جیب‌های خالی بر جای می‌گذارند. آنها کاملاً فاقد وجدان و احساس یکدلی صادقانه نسبت به دیگران هستند. این رهبران آنچه را که می‌خواهند با خودخواهی از دیگران می‌گیرند و هر طور که می‌خواهند عمل می‌کنند و هنجارها و انتظارات اجتماعی را بدون کوچکترین احساس گناه یا پشیمانی زیر پا می‌گذارند" (هیر، ۱۹۹۳).

البته همه رهبران فرقه‌ها روان‌پریش نیستند اما برخی از ویژگی‌های خاص روان‌پریشان را دارند که به بهره‌کشی جنسی و سوء استفاده از دیگران ختم می‌شوند. این ویژگی‌ها عبارتند از: (۱) نیاز به برانگیختگی (انگیزه، ذهن، ایده) (۲) فقدان احساس همدلی صادقانه، (۳) کنترل ضعیف بر رفتارهای خود، (۴) رفتار جنسی بی بند و بار و خیانت، (۵) زرنگی، مهارت در تأثیر روانی بر اعضاء (manipulation) و جذابیت ظاهری، (۶) خود بزرگ بینی، (۷) دروغ‌گویی، بیمارگونه، (۸) عدم پشیمانی، شرم یا احساس گناه، (۹) فریبکاری، و (۱۰) ناتوانی در احساس عشق به خود و دیگران. در اینجا باید توجه داشت که اصل و بنیان رابطه رهبر و پیروان فرقه‌ها

بر تسلیم کامل گذاشته می شود و تمام راهکارها، برنامه ها، تکنیک ها و استراتژی های دیگر (از جمله بهره کشی جنسی)، راه ها و ابزارهای رسیدن به چیرگی و تسلط کامل بر اعضا است.

### هویت

همه فرقه ها، صرف نظر از خط مشی و دکتترین خود، طیف های گوناگونی از یک موضوع هستند. وجه مشترک آنها، استفاده رهبری از یک برنامه به اصطلاح اصلاح فکری (یعنی کنترل رفتار) بدون اطلاع یا رضایت اعضا است. رهبران فرقه با حمله به درونی ترین "خود" فرد، موفق می شوند نظام فکری-عاطفی-احساسی فرد را قطعه قطعه از هم جدا کرده و مطابق با تصویر مورد نظر فرقه دوباره قالب بندی کنند. به عبارت دیگر، از طریق انواع تکنیک های تأثیر (manipulation) اجتماعی و روان شناختی، شما را از خودتان می گیرند و یک شخصیت فرقه ای، یک شبه شخصیت را به شما باز می گردانند. زمانی که سر و کله خود قدیمی شما ظاهر می شود، شما را تنبیه می کنند، در حالی که به شخصیت جدید شما پاداش می دهند. گاه پس از گذشت سالیان، ناگهان متوجه می شوید که دیگر نمی دانید که هستید یا چگونه به این نقطه رسیده اید. شما فقط می دانید (یا برای باور کردن آموزش دیده اید) که باید در آنجا بمانید. در فرقه ها تنها یک راه برای بقا وجود دارد و آن تلاش و خدمت در جهت برآوردن هوس ها و خواسته های رهبر (قدرت، تمایلات جنسی، یا پول) است (لالیچ، ۱۹۹۷).

یکی از ابزارهای از بین بردن هویت عضو جدید، استفاده از "نام مستعار" است. برای نمونه، در فرقه "اتحادیه کارگران دموکراتیک" (WDU) پس از پذیرش، به عضو جدید دستور داده می شد که یک "نام مستعار" انتخاب کند. از این نقطه به بعد، شناسایی فرد تنها با این نام بود. بلافاصله همه اعضا نام مستعار دیگران را یاد می گرفتند. به اعضا گفته می شد هرگز نام واقعی خود را برای سایر اعضا، حتی برای هم اتاقی ها، فاش نکنند. در همه جلسات یا گردهمایی های این فرقه، در تمام دفاتر و در تمام خانه هایی که اعضای فرقه در آن زندگی می کردند، از این نام های مستعار استفاده می شد. برای عضو جدید، نام مستعار اولین مرحله از دست دادن هویت و زندگی شخصی قبل از فرقه بود.

### واحد خانواده

واحد خانواده نیز در فرقه ها سرنوشتی بهتر از اعضای فرقه ندارد. از آنجا که فرقه ها در ماهیت خود اصولاً ارزشی برای فردیت و عملکرد مستقل افراد قائل نیستند، اختیارات والدین نیز از پدر و مادرها غصب می شود چراکه فرزندان متعلق به رهبر فرقه هستند، و این رهبر است که برای سرنوشت، بود یا نبود، ماندن یا جدایی و انتقال فرزندان تصمیم گیری می کند؛ تا جایی که مرزها و اختیارات والدین و به سبب آن خانواده از هم پاشیده می شود. این رهبران موقعیت هایی را بوجود می آورند که سبب می شود هم والدین و هم فرزندان برای گرفتن تایید فرقه و یا رهبر، با هم به شدت رقابت کنند. رهبر فرقه معمولاً درجه "بصیرت" و "معنویت" پدر و مادرها را با میزان برآورده کردن یا اجابت دستورات و اوامر خود می سنجد. برای موفقیت در این امر معمولاً رهبر فرقه خود را در جایگاه "نگاهبان" و حائل میان اعضا و خدا قرار می دهد. شرط هرگونه مقبولیت نزد خدا، گذشتن از آزمون های سختی است که رهبر فرقه برای اثبات "پاکی" و "شایستگی" آنان قرار می دهد.

برای دستیابی به این اهداف، فرقه ها معمولاً زمینه چینی ها و برنامه های متعددی اعم از دوره های ایدئولوژیک، تمرینات سخت، آموزش های روزانه، و سخنرانی های پی در پی در برنامه روزانه اعضا می گنجاندند که محتوای آنها کمابیش بدین شرح است: تمرکز بر زدودن هنجارهای اجتماعی پیشین از ذهن افراد و برنامه ریزی مجدد برای عادت دادن اعضا به جامعه جدید، ترویج باورها و رفتارهای ناسالم، شیطان سازی از زندگی پیش از ورود به فرقه، جلسات تنبیهی و ایجاد شرمساری، محدودیت شدید برای تماس های اجتماعی بیرون از فرقه، تعهدات مالی و زمانی (اختصاص زمان های طولانی برای برنامه و ماموریت های فرقه) و مطالبه و درخواست مداوم برای ارزشیابی اعضا در تعهد به فرقه به جای تعهد به خانواده.

دونی ویتست و استفن آ. کنت<sup>۱۲</sup> در پژوهشی تحت عنوان "فرقه و خانواده" توضیح می دهند چگونه فرقه جای واحد خانواده را می گیرد و رهبر فرقه، نقش والد خانواده (فرقه) را هم برای کودکان و هم والدین (بزرگسالان) بعهده می گیرد و خود را بالاتر و برتر از والدین می نشاند. بدین معنا که فرزندان از رهبر اطاعت می کنند نه از والدین خود. زبانی که رهبر معمولاً برای تشریح فرقه به کار می برد مملو از ایجازها، تمثیل ها و تصاویر خانواده است،

برای نمونه، اعضای "کلیسای یگانگی" از بنیانگذار این فرقه (کشیش سان میونگ مون) و همسرش با عنوان "پدر حقیقی" و "مادر حقیقی" یاد می‌کنند. در واقع، رایج‌ترین الگو این است که فرقه‌ها به «خانواده‌های ساختگی» تبدیل می‌شوند و همان تعهداتی را از اعضای خود طلب می‌کنند که خانواده‌های ناکارآمد و اغلب از هم گسسته و والدین متجاوز در بیرون از فرقه از اعضای خانواده خود توقع دارند. رهبر فرقه با مطرح کردن مداوم درخواست‌های کنترل‌کننده، ارتباطات عاطفی بین اعضای خانواده را به حداقل رسانده و گاه آنها را کاملاً از میان می‌برد.

فرقه‌ها بنا به ماهیت خود، اساساً نمی‌توانند فردیت یا خانواده‌هایی با عملکرد مستقل بسازند یا بپذیرند. بنابراین، مرزهای خانواده که بر استقلال و اختیارات والدین نهاده شده، در فرقه از هم می‌گسلد، و والدین و کودکان در اختیار رهبر و در خدمت به اهداف فرقه قرار می‌گیرند. رابرت کارترایت و همکارش استفن کنت در پژوهشی با عنوان "کنترل اجتماعی در مذاهب جایگزین، تحلیل جامعه‌شناختی با تمرکز بر خانواده<sup>۱۲</sup>" (۱۹۹۲) باور دارند که این وابستگی عاطفی، یگانه به رهبر فرقه، به تنهایی مانع از ایجاد ارتباطات محکم اجتماعی و شبکه‌سازی در بین اعضای فرقه (که می‌توانست مبنایی برای به چالش کشیدن مرکزیت رهبر توسط اعضا باشد) می‌شود. بنابراین جای تعجب نیست که در فرقه‌های دارای کنترل فوق‌العاده با رهبر تمامیت خواه، اقتدار والدین بر فرزندانشان تضعیف می‌شود و رهبر حقوق و تعهداتی را که معمولاً به عهده والدین است، غصب می‌کند. همانطور که پیش از این گفته شد، مطمئناً عوامل مختلفی مانند سن، جنسیت، دسترسی به ثروت، نزدیکی به هسته مرکزی فرقه و غیره بر میزان تأثیرگذاری بر زندگی خانوادگی تأثیر می‌گذارند. با این وجود، رویدادهایی مانند خودکشی جمعی اعضای مومن فرقه‌ها نشان می‌دهد که مردم تا چه حد می‌توانند درگیر تفکر خطرناک و فرقه‌گرایانه با عنصر "اطاعت محض" باشند و خود و خانواده خود را فدای آرمان‌ها و خیالبافی‌های رهبر فرقه کنند. دونی ویست و استفن آ. کنت در مقاله خود از چند فرقه با مشخصات فوق‌نام می‌برند، از جمله "کلیسای یگانگی" و "فرزندان خدا" که بعداً به "خانواده" تغییر نام داد.

## کودکان

یکی از مسائل معمول در فرقه‌ها این است که رهبر تمام تلاش خود را به خرج می‌دهد تا به هر وسیله‌ای شده از ایجاد و شکل‌گیری دوستی‌ها و روابط دو نفره جلوگیری کند. این امر دلایل گوناگونی دارد که یکی از آنها به خودشیفتگی رهبر فرقه و نیاز سیری ناپذیر وی به توجه و تحسین مربوط می‌شود. در صورتی که والدین توجه خود را معطوف فرزندانشان خود کنند، از میزان توجه به رهبر یا از "سهم رهبر" کم می‌شود که به جریحه دار شدن احساسات رهبر و در پی آن خشم لگام‌گسیخته‌ی وی می‌انجامد که در جلسات تنبیهی و خفت‌دهی و سرزنش جمعی بروز پیدا می‌کند. تحت این شرایط، والدین به سرعت می‌فهمند که نباید مهر به فرزند را برتر و بالاتر از مهر به رهبر قرار دهند. این امر بتدریج به تخریب انسجام خانواده و از بین رفتن پیوندهای عاطفی عمیق میان اعضای خانواده منجر می‌شود.

به نظر می‌رسد حتی از هم پاشیدن پیوندها و ارتباطات عاطفی میان اعضای خانواده کافی نبوده و بسیاری از فرقه‌ها با جداسازی جغرافیایی کودکان از والدینشان به شکل‌گیری پیوندهای والد-کودک حمله می‌کنند. در بسیاری از فرقه‌ها به بهانه اینکه تمرکز و مراقبت از کودکان باعث می‌شود والدین از وظایف خود بازمانند و ذهن و قلبشان به جای توجه به رهبر و دستوراتش، متوجه کودکان گردد، سرپرستی و نگهداری از کودکان را در محل اردوگاه یا خارج از آن (حتی در کشوری دیگر) به عهده افراد دیگری می‌سپارند.

از سوی دیگر، گاه غریبه‌هایی که وظیفه تربیت و پرورش کودکان بدانان سپرده شده، دست به آزار جسمی، عاطفی، روانی و جنسی کودکان می‌زنند. در این مواقع کودکان به حمایت والدین خود نیاز دارند اما خود را در دستان متجاوزین، تنها و بی‌پناه می‌یابند. کودکان در این فرقه‌ها دچار احساس تنهایی و رهاشدگی عاطفی عمیقی می‌شوند به ویژه اگر کودکان در همان زمان، موارد سوء استفاده و آزار را به والدین یا مراقبان بزرگسال گزارش کرده اما این افراد، گزارش کودک را یا باور نکرده و یا از رفتار مسئولانه در ارتباط با گزارش دریافتی، خودداری کرده باشند. به تبع آن، کودکان اعتماد خود را نسبت به والدین از دست می‌دهند و در مواقع ضروری نمی‌توانند به پدر و مادر خود تکیه کنند.

بسیاری از شرایطی که کودک آزاری را در فرقه ها تسهیل می کنند، **ماهیت ساختاری** (مانند پدرسالاری یا اقتدارگرایی) دارند و به نحوه عملکرد این گروه ها در ارتباط با جامعه و در چارچوب سیاست ها و عملکردهای خود مربوط می شوند. دونی ویتست و استفن آ. کنت (۲۰۰۳) با تکیه بر شواهد بسیاری که از فرقه های مختلف به دست آورده اند (مانند فرقه کریشنا در هند که رسانه ای شد<sup>۱۴</sup>) باور دارند که بی ثباتی های روانی بسیاری از رهبران فرقه ها، حملات آنان به پیوندهای عاطفی خانوادگی، انزوای جغرافیایی کودکان به دور از والدینشان تحت سرپرستی غریبه ها، و انزوای اجتماعی عمومی که بسیاری از کودکان تجربه می کنند، امنیت کودکان را در فرقه ها به شدت کاهش می دهد. وارن جفس، رهبر فرقه بنیادگرایان کلیسای عیسی مسیح مقدسین آخرالزمان (FLDS) صدها پسر نوجوان را به دلیل نقض قوانین خانه اش، گاهی اوقات به خاطر مشکلات جزئی مانند تماشای تلویزیون، صحبت با یک دختر یا فوتبال بازی کردن اخراج کرد. این "پسران گمشده" دور از پدر و مادر و خانواده، مجبور به خیابان خوابی شدند و برخی از آنان به باندهای تبهکار پیوستند.

کودک-همسری و تعدد زوجات در همین فرقه FLDS امری رایج بود. آیلین کاسنس در مقاله خود به نام "وارن جفس"<sup>۱۵</sup> می گوید رهبر این فرقه، شصت و پنج زن داشت و درحالی که سن قانونی ازدواج در امریکا به نوزده سال افزایش یافته بود، بعضی از زنان وارن جفس فقط دوازده سال سن داشتند. در این میان، گرایش های پدوفیلی (تمایلات جنسی نسبت به کودکان) که ممکن است رهبران فرقه ها داشته باشند، کنترل نمی شود و خود اعضای فرقه موارد سوء استفاده های احتمالی توسط اعضا را به نام روابط خصوصی پنهان می کنند. بطور خلاصه می توان گفت، آزار جنسی، جدایی از والدین، تنبیه شدن توسط رهبر یا مراقبین، تحقیر، حمله جسمی و روانی، ازدواج های اجباری، و کودک سربازی را می توان از پیامدهای معمول زندگی در فرقه ها دانست. مورد آخر یعنی "کودک سربازی" مسئله بسیار مهمی است که خود پژوهش جداگانه و متمرکزی را طلب می کند و در این پژوهش فقط به همین اشاره بسنده می شود.

### گزارش نویسی و اعتراف علیه خود

در اکثر فرقه ها، جلسات و مراسم وجود دارد که از اعضا خواسته می شود برای تطهیر خود در جلسات اعتراف شرکت کنند. در این جلسات، اعضا باید افکار، احساسات و تردیدهای شخصی خود را در جمع مطرح کرده و در معرض نظارت رهبری قرار دهند. برای توضیح گزارش نویسی، یک بند کامل از لالیچ را نقل قول می کنم که در مقاله ای پژوهشی تحت عنوان "کادر آرماتی: خاستگاه و توسعه یک فرقه سیاسی" انواع گزارش های سالانه، ماهانه، هفتگی، روزانه، و حتی ساعتی در فرقه اتحادیه کارگران دموکراتیک را به تفصیل شرح می دهد.

"از اعضا خواسته می شد که گزارش های متعددی بنویسند و طبقاً هر گزارش باید از اصول خاصی پیروی می کرد. گزارش هایی که در جلسه هفتگی مورد بررسی قرار می گرفت، شامل گزارش نظم و انضباط، گزارش امنیتی، گزارش انتقاد از خود (که می توانست توسط دیگران و با دستور از بالا نوشته شود یا خود فرد داوطلبانه از خود انتقاد کند)، گزارش عضوگیری، گزارش کمک، و گزارش های سازماندهی و اتفاقات روزمره بود. در طی عمر این فرقه، هر عضو دستکم یک بار در هفته گزارشات "نظم و امنیت" خود را در این جلسات ارائه می کرد. گزارش نظم و انضباط، در واقع، ثبت کتبی تمام خطاهای (فکری و عملی) مرتکب شده اعضا در هفته گذشته بود. این گزارش ها توسط رهبری برای نظارت بر رفتار، ارزیابی پیشرفت اعضا و تمایل آنان به انطباق با فرقه، و به دنبال آن، مطرح کردن انتقادات و سرزنش ها برای هفته آینده مورد استفاده قرار می گرفت. دورین بکستر (رهبر فرقه WDU) جمله خاصی داشت: "من مالک تو هستم".

برای رسیدن به این مالکیت، روند خاصی طی می شد که در زیر به خلاصه ای از آن که از همین مقاله فوق گرفته شده است، اشاره می شود (لالیچ ۱۹۹۲).

هرکسی که در مدار فرقه اتحادیه کارگران دموکراتیک (WDU) قرار می گرفت به معنای واقعی کلمه از همان لحظه ای که وارد فرآیند عضوگیری می شد (حتی زمانی که فقط یک نام در فهرست اعضای مسئول عضوگیری

بود) به دقت کالبدشکافی می شد. زمانی که به عضویت درمی آمد، هدف "شکستن"، "زمایش"، "بحران زایی القایی" و یا هر کاری که برای وادار کردن شخص به "تسلیم" موثر بود، قرار می گرفت. در این روند، هویت فردی لکه ای بود که باید پاک می شد، ریشه های وی از زیر خاک بیرون کشیده و کنده می شد، کل تار و پود زندگی فرد پیش از پیوستن به فرقه با توسل به یک قانون اخلاقی نخبه گرا زیر سوال قرار می گرفت. اعضا همه چیز خود را صادقانه در طبق اخلاص می گذاشتند و در عوض، آنچه دریافت می کردند ساعت ها، روز ها، هفته ها، ماه ها و سال ها انتقاد بی پایان و تحمل ناپذیر، قضاوت ها و نگرش های تحقیرآمیز رهبری بود. در جلسات انتقاد، الفاظ رکیک و تحقیرآمیز هم رو در رو به مبارزان گفته می شد و هم در جلسات رهبری، پشت سر آنها زده می شد. رهبری فرقه، شرورترین شخصیت را از هر عضوی که در قالب این فرقه گرفتار می شد، می ساخت. اعضا مورد بررسی موشکافانه و پرسش های بی امان قرار می گرفتند، شکسته و مغزشویی می شدند تا به شکل و هیئت این فرقه دربیابند و تنها واقعیتی که به آن پایبند باشند، واقعیت داخلی محدود و بسیار کنترل شده فرقه شود.

در فرقه اتحادیه کارگران دموکراتیک (WDU) اعضای که به خاطر "خطایی" تنبیه می شدند یا در انتظار محاکمه بودند، کاملاً تحت تحریم قرار می گرفتند و در عمل، از زندگی فرقه ای حذف می شدند و هیچ عضو دیگری اجازه نداشت با آنها صحبت کند، یعنی در سکوت کامل، گاهی تا هفته ها و ماه ها زندگی می کردند. دورین بکستر (Doreen Baxter) رهبر این فرقه عقیده داشت "هدف وسیله را توجیه می کند" (لالیچ ۱۹۹۲). هر عضوی که تردیدی را بر زبان می آورد، بازداشت و زندانی شده و مورد شکنجه، توهین و تحقیر قرار می گرفت. در مواردی، این شکنجه ها حتی به مرگ افراد نیز ختم می شد. یکی از اعضا جدا شده فرقه اتحادیه کارگران دموکراتیک (WDU) که در جلسات تنبیهی، اعضا دیگر را مورد پرخاش، سرزنش، توهین و تنبیه قرار می داد، در نامه ای به لالیچ، احساس خود از توهین به دیگران را چنین توضیح می دهد: "باید اعتراف کنم که بخشی از وجود من از این حمله ها و ضربات گروهی [کلامی] بر وجود یک انسان دیگر لذت می بُرد. به هر حال، کجای دیگر در تمام عمرم می توانستم چنین قدرتی بر شخص دیگری داشته باشم؟ کجای دیگر چنین پستی و رذالتی نه تنها پذیرفته می شود بلکه مورد تشویق قرار می گیرد؟ در کدام حوزه دیگر از زندگی، من این فرصت را می داشتم که (الف) تا این حد درست باشم، (ب) اینقدر حق به جانب باشم، و (ج) آدمی که در مقابلم ایستاده اینقدر بی شرمانه تقصیرکار باشد؟"

این انتقادات و محکومیت های هولناک عمومی و آن خیانت های اجباری به دوستی های خصوصی و روابط شخصی نمی توانست بدون مشارکت فعال اکثریت اعضا ادامه یابد. فرقه ها بدون این محاکمه های بی وقفه و جلسات انتقاد و محکومیت ها و عطش برخی از اعضا به دست یافتن به قدرتی هر چند ناچیز در فرقه نمی توانند پایدار و برقرار بمانند، زیرا این حملات، شکنجه ها و توهین ها سازوکاری است که به قصد خرد کردن فرد و از بین بردن اعتبار و اعتماد فرد به نظرات خود به کار می روند. این اعمال طی دهه ها تا جایی پیش رفت که در نهایت، این فرقه به محیطی برای آزار، شکنجه، رسوایی، و توهین رهبران فاسد به اعضا و مبارزان خود تبدیل شد.

در نهایت، این شیوه های اعتراف گیری، شکنجه ها، تحقیر و توهین های مکرر منجر به آسیب های روانی شدیدی می شوند که در ترمینولوژی روانشناختی به طور خاص به آنها ترومای فرقه (یا وحشت پس از حادثه به دلیل زندگی در فرقه) می گویند. علائم آن اغلب شامل افسردگی، اضطراب، حمله وحشت، بدگمانی، دشمن پنداری، احساس گناه، شرم، بی اعتمادی، عصبانیت، هجوم افکار مزاحم و کابوس است که حتی تا سالها پس از جدایی از فرقه با اعضا می ماند.

### دموکراتیک یا دیکتاتوری؟

اکثر فرقه ها در آغاز به صورت یک سازمان یا گروه پیشرو با آرمان های برتر تشکیل می شوند اما جایی در مسیر تحولات خود، به دلیل ویژگی های ماهیتی که در سراسر این پژوهش توضیح داده شد (مانند رهبر تمامیت

خواه، تمرکز قدرت، تمرکز تصمیم‌گیری، استفاده از شیوه‌های خشن، آزار و شکنجه اعضا، اطاعت محض اعضا و سایر عواملی که نام برده شد) به نوعی اقتدارگرایی مطلق روی می‌آورند. چنانچه در آغاز (در بخش مربوط به رهبر کاریزماتیک گفته شد) "هسته اصلی و مرکزی فرقه بر "اطاعت محض" یا "سرسپردگی" به رهبر گذاشته می‌شود. به عبارت دیگر، رهبر دارای قدرت مطلق و نامحدود است. همین ویژگی، خاص رهبر فرقه (تمرکز قدرت) اساساً هیچ‌سختی با دموکراسی ندارد که در آن اصل را بر مردم سالاری (هرچند نسبی)، توزیع قدرت، رعایت آزادی‌های اجتماعی و سیاسی مردم، شایسته‌سالاری، رقابت آزاد و وجود رسانه‌های مستقل می‌گذارد.

در واقع، ایمان بیش از حد به رهبر بدون چالش و تسلیم کامل اعضا در برابر تصمیمات و خواسته‌های وی، زمینه‌ساز برای ظهور دیکتاتوری یا اقتدار مطلق رهبر ایجاد می‌کند. وارن جفس (Warren Jeffs) رهبر فرقه "کلیسای بنیادگرایانه عیسی مسیح مقدسین آخرالزمان" پس از ماه‌ها غیبت ناگهان روزی در جلسه فرقه ظاهر می‌شود و در بهت و سکوت اعضا می‌گوید از امروز ما وارد فاز "دیکتاتوری خیرخواهانه"<sup>۱۶</sup> می‌شویم و برای پیشبرد هدف ایمان از هیچ اقدامی رویگردان نخواهیم بود.

### فساد مالی

فساد مالی فرقه‌ها را می‌توان از جنبه‌های گوناگونی مورد بررسی قرار داد، از عدم شفافیت در منابع مالی، و پنهانکاری یا عدم افشای معنادار منابع مالی گرفته تا نحوه هزینه کردن پول و اشیاء با ارزش، میزان پول نقد، حسابهای بانکی و دیگر روش‌های ذخیره و نگهداری پول، پولشویی، و استفاده ابزاری از موقعیت مالی خود برای تبلیغات، جذب نیرو، حفظ اعضا و در نهایت، تهدید و تطمیع اعضا جدا شده از فرقه.

ایمی مورین، روان‌مانگری که با جدانشدگان از فرقه‌های گوناگون کار می‌کند، در مقاله‌ای با نام "۱۰ نشانه هشدار مربوط به فرقه‌ها"<sup>۱۷</sup> به وابستگی مالی اعضا فرقه‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید: از آنجا که اعضا فرقه از نظر مالی منبع درآمدی خارج از فرقه ندارند، به شدت از نظر اقتصادی حتی تهیه غذا به فرقه وابسته‌اند. این وابستگی همچون شمشیری همواره بالای سر اعضا قرار دارد و به محض بروز کوچکترین اعتراض یا خطای سازمانی، این حمایت مالی را با هدف تنبیه عضو خاطی قطع می‌کنند، که می‌تواند خطرات جسمی و روانی برای فرد ایجاد و از سوی دیگر، خروج اعضا از فرقه را دشوارتر کند. برخی از اعضا جدا شده حتی منبع مالی کافی برای اجاره کردن یک سرپناه بیرون از فرقه ندارند. این درحالی‌ست که رهبران فرقه‌ها زندگی بسیار شیک و پُر زرق و برقی دارند. مثلاً، دورین بکستر (Doreen Baxter) رهبر فرقه "اتحادیه کارگران دموکراتیک" (WDU) با دو خانه مبله شیک، یک اتومبیل اسپورت آخرین مدل، آخرین تجهیزات الکترونیکی روز، پول در حساب بانکش و غیره، به راحتی با بیش از صد هزار دلار در سال زندگی می‌کرد. از سبک زندگی پر زرق و برق او فقط حلقه داخلی و تعداد انگشت شماری از اعضا سطح پایین مورد اعتماد باخبر بودند.

در اکثر فرقه‌ها، نابرابری و بی‌عدالتی اقتصادی تا جایی‌ست که منابع مالی و نیز رفاه اجتماعی براساس دور یا نزدیک بودن افراد به رهبری توزیع می‌شود. مثلاً در فرقه اتحادیه کارگران دموکراتیک به اعضا گفته شده بود که همه اعضا مبلغ ماهانه یکسانی (حدود ۶۵۰ دلار) دریافت می‌کنند. در واقع، برخی از اعضای مورد علاقه یا باهوش‌تر، کمک‌های ماهیانه بالاتری را از فرقه دریافت می‌کردند یا اجازه داشتند هدایایی را که از خانواده خود می‌گرفتند، مخفی نگه دارند. اما به طور کلی، اعضای رده پایین زندگی بسیار ساده و حتی فقیرانه‌ای داشتند. لباس‌های نامرغوب می‌پوشیدند، ماشین‌های مدل قدیمی را می‌رانند، و در اتاق‌هایی با مبلمان بسیار ساده، اولیه و اندکی زندگی می‌کردند. در پایان ماه، پولی برای پس انداز باقی نمی‌ماند. بدتر از آن، کسانی که برای جمع‌آوری کمک مالی به سطح شهر فرستاده می‌شدند اگر با مبلغ تعیین شده‌ای نمی‌رسیدند، از هراس اینکه مورد سرزنش و خشم مافوق خود قرار گیرند، تفاوت را از جیب خود جبران می‌کردند.

در واقع، فرقه‌ها با استفاده ابزاری و هدفمند منابع مالی، برای فریب و جذب افراد، وابسته نگاه داشتن نیروها، و نیز ساکت کردن جدانشدگان، روش‌های گوناگونی را پیش می‌گیرند. یکی از این روش‌ها پیشنهاد کمک مالی

برای ساکت کردن و وابسته کردن اعضا جدا شده از فرقه است که همچنان که ایمی مورین می گوید، برخی از آنان حتی توان مالی کافی برای اجاره یک اتاق در بیرون از فرقه ندارند. با پرداخت مبلغی ماهانه، عضو جدا شده را (که اطلاعات بسیاری از معادلات درون فرقه، نحوه زندگی اعضا، اعمال خشونت، تجاوز، تحمیل و شکنجه و غیره دارد) وابسته به خود و ساکت و منفعل نگاه می دارند.

### چه کسانی جذب فرقه ها می شوند؟

اکثر مردم تحت شرایط مناسب می توانند در معرض نفوذ و جذب به فرقه قرار گیرند. فرقه ها به دنبال افراد فعال، سازنده، باهوش و پرنرژی می گردند که با جمع آوری سرمایه، جذب پیروان بیشتر، و راه اندازی کسب و کارهای متعلق به فرقه یا سمینارهای مرتبط با فرقه، برای فرقه فعالیت کنند. افراد می توانند به دلایل کاملاً شخصی و بسیار گوناگون به فرقه ها بپیوندند، از جمله این شرایط می توان به سرخوردگی از شرایط اجتماعی و سیاسی. حاکم بر جامعه یا کشور، ناامیدی از اجرای عدالت، به حاشیه رانده شدن، داشتن اهداف مبارزاتی و آرمان ها و رویاهایی مشابه آنچه رهبر فرقه نوید می دهد، شرایط روانی پُر اضطراب، آسیب پذیری عاطفی، شرایط اقتصادی متزلزل، و روابط اجتماعی و خانوادگی ضعیف اشاره کرد. در یک کلام می توان گفت، این افراد فکر می کنند بجز جان خود، چیزی برای از دست دادن ندارند، و تحت شرایط هیجانی و عاطفی حاضرند زندگی خود را برای رهبر و رسیدن به آرمان های فرقه فدا کنند. به طور کلی می توان گفت، فرقه ها برای آن بخشی از وجود ما جذاب هستند که چیز بهتری می خواهد، دنیای بهتر برای دیگران یا ساختن "خود" بهتر و برتر در ما. اینها خواسته های واقعی و قلبی انسان های شایسته و درستکار است. اما افرادی از فرقه، در مورد نحوه بازی بر روی این خواسته ها آموزش دیده اند. آنان می دانند چگونه حرف بزنند و عمل کنند که به نظر برسد که این "فرقه" دقیقاً همان چیزی است که شما به آن علاقه دارید و به دنبال یافتن آن هستید.

مت دیویس در مقاله ای با عنوان "چهار تکنیک روانشناختی که فرقه ها برای عضوگیری استفاده می کنند"<sup>۱۸</sup> شرح مفصلی از تکنیک های عضوگیری فرقه ها می آورد: "یکی از راه های عضوگیری فرقه ها، فریب دادن افراد با وعده پول، کار، زندگی بهتر، یا حتی روابط جنسی است. اصولاً فرقه ها به دنبال نیروهای جوانی هستند که بتوانند اهداف و فعالیت های فرقه را به پیش ببرند. دانشجویان سال اولی به طور نمونه، اهداف خوبی برای جذب فرقه هستند، زیرا هنوز در حال یافتن هویت خود هستند و به تازگی از خانواده های خود جدا شده اند." علاوه بر این، افرادی که در کودکی مورد بی توجهی و بی مهری یا مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند، ممکن است به راحتی به خدمت گرفته شوند، زیرا به دنبال توجه و اعتباری هستند که در کودکی از آنها دریغ شده است. بطور خلاصه می توان گفت مستعدترین افراد برای به خدمت درآمدن در فرقه کسانی هستند که تحت اضطراب و استرس شدید بوده و از نظر عاطفی آسیب پذیرند، روابط خانوادگی ضعیفی دارند یا هیچ ارتباطی با خانواده ندارند، یا در شرایط نامطلوب اجتماعی-اقتصادی زندگی می کنند.

گرایش به فرقه از آغاز تا پایان، به سه مرحله عمده تقسیم می شود که هر مرحله شرایط و ویژگی های خاص خود را دارد: **(الف) پیوستن به فرقه، (ب) اقامت و تعهد به فرقه، (پ) بریدن ذهنی و روانی تا جدا شدن و ترک فیزیکی فرقه.** این مراحل برای کسانی است که خود به فرقه پیوسته اند، نه کودکانی که در فرقه به دنیا آمده یا در کودکی همراه والدین خود به فرقه پیوسته اند.

دیویس در مورد روش های مغزشویی در فرقه می گوید، عضو جدید معمولاً در آغاز با **محبت، خوش زبانی و تایید** اعضا قدیمی فرقه روبه رو می شود و این دقیقاً چیزیست که عضو تازه وارد به آن نیاز دارد: "احساس شادی و آرامش از پذیرفته شدن و تعلق". اما چیزی نمی گذرد که تکنیک دیگر که **ایزوله** یا منزوی کردن عضو جدید و قطع ارتباط نه تنها فیزیکی بلکه اطلاعاتی فرد با جهان بیرون است، بکار گرفته می شود: روزنامه، کتاب (فقط کتاب های مورد تایید فرقه در دسترس اعضا گذاشته می شود)، تلفن، تلویزیون، اینترنت، ... و هر آنچه بتواند واقعیت بیرون از محیط فرقه را به اعضا نشان دهد، سانسور می شود. تنها واقعیتی که اعضا فرقه تجربه می کنند، همان است که فرقه در اختیار آنان می گذارد.

تکنیک بعدی، **حفظ کنترل** از طریق قرار دادن مکرر اعضاء در موقعیت وحشت و عشق است. الکساندرا استین<sup>۱۹</sup> که خود تجربه زیستن در یک فرقه را دارد، در کتاب "وحشت، عشق و شستشوی مغزی: دل بستگی در فرقه ها و سیستم های توتالیتیر" می گوید: وقتی می ترسیم، از منبع ترس فرار نمی کنیم، بلکه به یک پناهگاه امن می رویم، «به سوی کسی...» - و آن کس معمولاً فردی است که به او احساس وابستگی و اعتماد می کنیم. اما وقتی این به اصطلاح پناهگاه امن، در عین حال منبع ترس هم باشد، فرد به اصطلاح یخ می زند (یا از ترس و تعجب، خشکش می زند)، و بین پناه بردن به و دوری جستن از منبع ترس، به دام می افتد و احساس امنیت و تعادل روانی خود را از دست می دهد. فرقه ها با استفاده از این تکنیک، وابستگی اعضاء به رهبر را افزایش می دهند و در نتیجه، کنترل مداوم بر اعضاء را تضمین می کنند. این حالت طاقت فرسای یخزدگی، و گیر افتادن میان وحشت، فرار، پناه بردن و دوری جستن مداوم، سبب خستگی مفرط ذهنی اعضاء می شود، در نتیجه، اعضاء نمی توانند نسبت به ایدئولوژی فرقه که ناگهان به آن متعهد شده اند، تفکر انتقادی و تحلیلی داشته باشند.

تأثیر دیگری که این تکنیک بر اعضاء می گذارد این است که فرد دائم به خود شک می کند و خود را کوچک می شمارد، در نتیجه اعتماد به خود، توانایی های خود و قدرت تجزیه و تحلیل خود را از دست می دهد، و در نهایت تسلیم می شود، چراکه می پذیرد و باور می کند که "رهبر بهتر می داند".

### عوامل بازدارنده از جدایی از فرقه ها

در اینجا این پرسش پیش می آید که اگر شرایط زندگی در یک فرقه تا این اندازه دشوار است "چرا اعضاء، فرقه را ترک نمی کنند؟"

در سال ۲۰۱۷، پژوهش بسیار جالب و جامعی توسط چهار روانشناس در دانشگاه نانتز<sup>۲۰</sup> در فرانسه صورت گرفت که از بسیاری جهات منحصر بفرد است چراکه پژوهشگران توانستند با سی و یک نفر از اعضاء جدا شده یک فرقه مصاحبه کنند و نیز پرسشنامه های تخصصی در اختیار مصاحبه شوندهان قرار دهند که نتایج آماری متعددی داشت. یکی از یافته های این پژوهش، ویژگی های مشترک میان عضویت در فرقه و اعتیاد به مواد مخدر است، مانند: ادامه دادن باوجود آسیب، کسب آرامش روانی اولیه، اشغال جایگاه انحصاری فرقه در ذهن و افکار اعضاء، افزایش مشکلات روانی، قابلیت دسترسی بالا، عدم اعتماد به جامعه، و نیاز به حمایت خانواده و دوستان در هنگام ترک (راسل و همکاران، ۲۰۱۷).

میویلودس در گزارشی تحت عنوان "گزارش به وزیر کشور"<sup>۲۱</sup> توضیح می دهد که عضویت و ادامه ماندن اعضاء در فرقه ها یک فرآیند طولانی و مداوم است که از عناصر گاه پیچیده اعتقادی، آرمانی، سیاسی و نیز روانی گوناگون تأثیر می پذیرد. برخی از این عناصر عبارتند از: آسیب پذیری فرد (از نظر روانی و عاطفی)، تأثیر و تسلط گروه بر فرد، استفاده و سوءاستفاده (manipulation) از عواطف و احساسات فردی و جمعی، جدا و ایزوله کردن فرد از دنیای بیرون، پیشرفت در آموزش های اعتقادی و گرفتن ترفیع و درجه، و در نتیجه، تشویق برای ماندن، و همینطور تعیین مسئولیت های تازه و متفاوت به فرد (میویلودس، ۲۰۱۵). مشارکت فعال در برنامه های فرقه می تواند به وابستگی عاطفی به رهبر یا اعضاء فرقه منجر شود. این وابستگی عاطفی به خوبی توضیح می دهد چرا اعضاء فرقه با وجود تهدیدها و آسیب های جانی و روانی، همچنان و گاه سال های طولانی در فرقه باقی می مانند.

یکی از عوامل بازدارنده برای ترک فرقه، "احساس خالی بودن" بیرون از زندگی و دنیای درون-فرقه است، که البته می تواند پیامد زندگی در یک فرقه برای سال های متمادی نیز باشد. همانطور که پیشتر نیز اشاره شد، این تأثیرات روانی سبب می شود فرد تعادل روانی خود و به طبع آن قدرت انتخاب و تصمیم گیری خود را از دست بدهد. از سوی دیگر، برای کسانی که سال های زیادی از عمر، بویژه دوران نوجوانی و جوانی خود را در فرقه های بسته گذرانده اند که با جهان بیرون قطع ارتباط کرده و اطلاعات ناچیزی درباره زندگی خارج از فرقه دارند، حتی اگر دیگر تعهدی به فرقه احساس نکنند و به اصطلاح کاملاً بریده باشند، بیرون رفتن از فرقه و ادغام در

جامعه و تطبیق خود با نورم ها و هنجارهای جدید بسیار دشوار است. باتوجه به پیشرفت های تکنولوژیک و علمی روزبه روز فزاینده در جهان بیرون، عضو جدا شده خود را در دنیای غریبی می بیند که برای آن هیچ آمادگی، ذهنی و مهارتی ندارد، و باید زندگی را از نو شروع کند و برای ادغام در جامعه، مهارت های تازه ای بیاموزد. این درحالی ست که ممکن است عضو جدا شده در دهه پنجم، ششم یا هفتم عمر خود باشد، که شرایط را برای وی در تصمیم گیری، سخت تر هم می کند.

## مجاهدین

پیش از هر چیز باید تاکید کنم که فرقه و فرقه گرایی مختص هیچ جغرافیا، مذهب، نژاد یا سرزمین خاصی نیست و از اروپا و امریکا گرفته تا آسیا در سراسر جهان از دیرباز، فرقه هایی با ایدئولوژی های گوناگون وجود داشته و دارند. مثلاً، فقط در امریکا حدود پنج هزار فرقه فعال وجود دارد. با این حال، مطالعات و پژوهش های بی طرفانه و آکادمیک قابل توجهی به زبان فارسی در این زمینه صورت نگرفته است، و این مسئله، ضرورت پژوهش در این حوزه را امری لازم و برای سلامت روانی عمومی ضروری می سازد. همانگونه که در آغاز این پژوهش گفته شد، تلاش دارم با رویکردی بی طرفانه و به دور از مهر یا کینه ورزی به این سازمان، مطالعه ای مطابقتی براساس یافته های پژوهشگران متخصص "فرقه شناسی" (با بیش از صدها صفحه اسناد و مقالات آکادمیک، مصاحبه ها و پرسشنامه های دقیق و تخصصی. موجود در پرتالهای دانشگاهی، ویدئوهای جدادشدگان از فرقه های مختلف، و سپس با بررسی. مقایسه ای. ویژگی های برجسته فرقه ها با ویژگی هایی که از اسناد معتبر. نوشتاری، صوتی و تصویری دست اول از جدا شدگان سازمان مجاهدین خلق به دست آمده است) به آن پرسش محوری اولیه "آیا سازمان مجاهدین خلق فرقه است؟" پاسخ گویم. همانطور که پژوهشگران غربی، تحقیقات خود را براساس شواهد دست اول از گفته ها، نوشته ها و مصاحبه های اعضا جدادشده فرقه ها استوار می کنند (چراکه، بنابر ماهیت بسته فرقه ها و عدم دسترسی. بدون محدودیت و نظارت خبرنگاران و گفتگوی خصوصی با اعضا فرقه، آگاهی از چندچون مناسبات و شیوه ها و ابزارهای مورد استفاده فرقه ها درون تشکیلات خود، امکان ناپذیر است)، در این پژوهش نیز مقالات، کتاب ها، و مصاحبه های دیداری و شنیداری. اعضا سابق سازمان مجاهدین خلق مورد استناد قرار می گیرند. برای پرهیز از طولانی شدن مطلب و برای آگاهی بیشتر در زمینه چگونگی پیدایش، شکلگیری و سیر تحولات این سازمان لازم است خواننده به تاریخچه هسته اولیه و سیر تحولات سازمان مجاهدین خلق که در سایت رسمی این سازمان قابل دسترسی است رجوع کند. برای بررسی مطابقتی این سازمان با فرقه های شناخته شده جهان، به ترتیب و براساس ویژگی های مشترکی که درباره فرقه ها از آغاز این نوشتار آمده است، پرداخته می شود و نمونه ها، نقل قول ها و مثال های مستندی ارائه می گردد.

## رهبر کاریزماتیک

همانطور که پیشتر گفته شد، فرقه ها معمولاً به گرد یک اندیشه یا آرمان یا یک رهبر کاریزماتیک جمع می شوند. اعضا فرقه پاور دارند که رهبر از ویژگی ها و توانایی های نادر، خاص و برجسته ای مانند قدرت اندیشه، تحلیل و درک بالایی برخوردار است و می تواند در بزنگاه های دشوار، اعضا را در برابر مشکلات سیاسی و قوای قهری محافظت کند و آنان را به سلامت به سر منزل مقصود برساند. اینجا لازم است معنای کاریزما را دوباره یادآوری کنم. چنانچه پیشتر گفته شد، "ماکس وبر" کاریزماتیک بودن رهبر را همان "پاور" اعضا به او می داند که در صورت تردید و عدم باور اعضا، کاریزمای رهبر نیز ناپدید فرو می ریزد. ابولقاسم رضایی، یکی از مسئولان مجاهدین، در مطلبی با عنوان "آزمایشهای خطیر و راز مصونیت در عبور ۲۲" که در سایت رسمی مجاهدین خلق منتشر شده است در توصیف مسعود رجوی در زندان اوین در سال ۱۳۵۰ می گوید: "در جمع عمومی زندان اوین، یک نفر و فقط یک نفر یعنی جوان ترین عضو مرکزیت سازمان، مسعود رجوی بود که با احساس مسئولیت تمام و باور همه جانبه به حنیف بنیانگذار و عشق به او، پا پیش گذاشت و یک حرف علمی و بنیادین را مطرح کرد؛ آن حرف این بود که ما ضربه نظامی و امنیتی از ساواک خورده ایم و باید قبل از هر چیز، علت این ضربه و کمبود را در این میدان جست و جو کنیم." باز در جای دیگری در همین

مقاله **بالاترین صلاحیت‌ها** را برای رهبری سازمان مجاهدین قائل است و می‌گوید "در آنجا (سال پنجاه و چهار) باز هم برادر مسعود (رجوی) با **تقوای انقلابی و مجاهدی**، خود را از عملکرد خودبه‌خودی ضربه دور نگه داشت. او **واقع‌بینانه‌ترین پاسخ‌ها** را برای علت فرود آمدن ضربه ۵۴ کشف کرد و آن را همراه با رامحش آموزش داد. این‌گونه بود که یک **شر کثیر** را به **خیر عظیم تبدیل نمود**". آوا فرهادی در "بنیانی پاکیزه و رهروانی ایستاده بر راه"<sup>۲۳</sup> از عناوینی همچون "شیر همیشه بیدار برادر مسعود و مهر تابان آزادی خواهر مریم" در توصیف رهبری سازمان مجاهدین استفاده می‌کند. قهرمان حیدری (حنیف حیدر نژاد) در مقاله مفصل خود با عنوان "نگاهی به فروغ جاویدان"<sup>۲۴</sup> می‌نویسد "صحبت‌های مریم (رجوی) که بعد از سخنان مسعود (رجوی) انجام شد، مریم (رجوی) بر "رهبری عقیدتی **خاص الخاص**" مسعود (رجوی) اشاره کرده و بدین ترتیب بر **جایگاه بی‌بدیل** او تاکید نمود." (کلماتی که با رنگ سیاه مشخص شده اند، از نگارنده است).

مسعود رجوی از سال ۱۳۵۴ رهبری سازمان مجاهدین را در دست دارد. او زمانی خود را "مسئول اول" سازمان نامید، سپس رهبر عقیدتی شد. بعد از اعلام تاسیس "شورای ملی مقاومت ایران"، او همزمان مسئول شورای ملی مقاومت هم شد. بعد از اعلام تشکیل "ارتش آزادیبخش ملی ایران" او "فرمانده کل" این ارتش شد. قهرمان حیدری (حنیف حیدر نژاد) می‌گوید در نشست‌های "انقلاب ایدئولوژیک" از سال ۱۳۶۸ به بعد، مریم رجوی، همسر مسعود رجوی، که او نیز عنوان رهبری عقیدتی را از مسعود رجوی دریافت کرده بود، خطاب به اعضا مجاهدین تاکید می‌کرد که آنها، یعنی اعضای سازمان، "سال‌های نوری" با مسعود فاصله دارند. زیرا "قانونمندی‌های حاکم بر او" کاملاً متفاوت از اعضا است و او (مسعود)، به "خدا" پاسخگو است. این سخنان در حضور مسعود رجوی بیان می‌شد و او اعتراضی به این ادعاها نداشت (حیدری، ۱۳۹۲).

قهرمان حیدری در همین مقاله به نشست‌های مجاهدین اشاره می‌کند می‌گوید یکی از این نشست‌ها "نشست امام زمان نام داشت و بطور غیر مستقیم بر جایگاه مسعود به عنوان **جانشین امام زمان** تاکید می‌شد. در این نشست مریم "حلقه وصل" به رهبری عنوان شد و اینکه لازمه رسیدن به مسعود، "وصل به مریم" است. از این زمان مریم عبارت بود از **تنها فردی که مسعود را درک می‌کند** و با او یگانه شده است. دیگر مجاهدین **توان و لیاقت درک مسعود** و رسیدن به او را نداشته و برای رسیدن به مسعود، تازه اول باید به مریم برسند. اینچنین شد که مریم، پیوسته **جایگاه بالا و بالاتری** یافت. شاخص اصلی برای ارتقاء تشکیلاتی هر عضو مجاهدین یا رزمنده ارتش آزادیبخش، **پذیرش این جایگاه مریم بود**."

از بعد از سقوط دولت صدام حسین در عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی، مسعود رجوی (همانند امام زمان شیعیان) از انظار عمومی پنهان شده است. بجز موارد معدودی که پیامی با صدای او منتشر شده، تصویری از او دیده نشده و محل اقامت او نامشخص است. سازمان مجاهدین پیوسته "دلایل امنیتی" را عامل سکوت در مورد محل اقامت مسعود رجوی عنوان می‌کند.

### سلطه و تسلیم

اصل و بنیان رابطه رهبر و پیروان فرقه‌ها همواره بر **تسلیم کامل** گذاشته می‌شود و تمام راهکارها، برنامه‌ها، تکنیک‌ها و استراتژی‌های دیگر، راه‌ها و ابزارهای رسیدن به چیرگی و تسلط کامل بر اعضا است. یکی از راه‌های به انقیاد درآوردن و تسهیل سرکوب اعضا فرقه، جدا و به اصطلاح ایزوله کردن محل زندگی و استقرار اعضا و دور نگه داشتن آنان از جامعه است.

نیروهای مجاهدین در مراکزی با عنوان **قرارگاه**، پایگاه، مقر و... مستقر شده‌اند. رفت آمد به داخل این مراکز برای غیر از مجاهدین ممنوع و برای ساکنین آن تنها با اجازه مسئولین آنان یا با ارائه یک برگه یا مجوز ویژه مجاز است. از سال ۱۳۶۶ با اعلام تشکیل "ارتش آزادیبخش ملی ایران"، مقر اصلی استقرار نیروهای مجاهدین در عراق و در قرارگاه اشرف بود. حتی رفت و آمد در داخل قرارگاه اشرف در عراق بین نیروهای مختلف مستقر در این قرارگاه (بین محل استقرار محورهای مختلف) با برگه مخصوص امکان پذیر بود. اما از سال ۱۳۹۴-۱۳۹۵ و بعد از انتقال نیروهای این سازمان به آلبانی، محل استقرار اصلی نیروهای این سازمان در خارج از شهر تیرانا، پایتخت آلبانی قرار گرفت که این پایگاه "اشرف ۳" نام دارد. ارتباط آزاد نیروهای مجاهدین با دنیای خارج

از این تشکیلات قطع است. به این معنا که از بیرون کسی امکان ارتباط با داخل قرارگاه "اشرف ۳" و نیروهای مجاهدین ندارد.

فرشته هدایتی، یکی از اعضای سابق و جدا شده مجاهدین با ۳۲ سال سابقه حضور در این تشکیلات، در کتاب خود با عنوان *"زخم های بی التیام"* بخش "تشریح" می نویسد یگان های مختلف حصار کنشی شده بودند و برای تحرک افراد از یک یگان به یک یگان دیگر در داخل قرارگاه اشرف، *"نیاز به ویزا و امضای فرمانده مرکز بود"*.<sup>۲۰</sup>

اسماعیل وفایغمایی، یکی دیگر از اعضای جدا شده سازمان مجاهدین خلق در مقاله ای تحت عنوان *"هفت حصار"*<sup>۲۱</sup> که در سایت شخصی ایشان منتشر شده است، زندگی در عراق را به حصار پنجم تعبیر کرده و می گوید: "در عراق حصار نیرومند پنجم در پس دیوارهای غربت سر بر آورد. اگر در کشورهای خارج میشد در خیابان قدم زد یا دچار تضاد شد و تشکیلات را ترک کرد، در عراق به هیچوجه نمی شد. *زندگی ما محصور در چند ساختمان و پایگاه* در شهرهای مختلف یا پایگاههای چریکی در بیابانهای مرزی بود و همه چیز کنترل شده و حساب شده. خطر در همه جا وجود داشت. باید مسلح و جمعی حرکت میکردیم. *باید برگه عبور داشته باشیم. لحظه به لحظه روز و شبمان روی چک لیست مشخص بود"*.

در تشکیلات مجاهدین شعاری وجود دارد با عنوان *"ایران رجوی- رجوی ایران"* که تمامیت و موجودیت ایران را با مسعود رجوی یکسان می داند. شعار دیگری می گوید *"خون شهیدانمان، رنج اسیرانمان در تو گره می خورد رجوی قهرمان"*. مریم رجوی بر پایه این شعار تاکید می کرد: مسعود "صاحب" زنده و مرده مجاهدین است.

مالکیت رهبر بر جان و مال و زنده و مرده اعضای فرقه در تمامی فرقه های شناخته شده جهان امری معمول است چرا که چنانچه پیش از این بارها تاکید شده است، مالکیت رهبر بر اعضاء فرقه، اقتدار رهبر را به نهایت رسانده و از اعضاء سلب هویت و اختیار می شود. در نتیجه، سرکوب، کنترل و سلطه بر مایملک امری حتمی و لازم برای پیروی بی چون و چرا از رهبر تلقی می شود. قهرمان حیدری نیز بر این مسئله تاکید می کند و می گوید: "در جریان نشست های انقلاب ایدئولوژیک، بندی با عنوان *"اطاعت بی چون و چرا از رهبری/ خودسپاری به رهبری عقیدتی"* وجود دارد که از اعضا مجاهدین می خواهد چشم و گوش بسته و با *"عشق"* خود را به رهبری (مسعود و مریم رجوی) بسپارند. در پاسخ به هر عدم پیشرفت یا شکست در سیاست های مجاهدین به اعضا گفته می شود دلیل آن را در خود جستجو کنند زیرا آنان (اعضاء) آن مقدار که باید به رهبری *"خودسپاری"* نداشته اند" (حیدری، ۱۳۹۲). در واقع، همچون سایر فرقه ها، در سازمان مجاهدین نیز رهبری عملاً مدام العمر بوده، انتقادپذیر، مسئولیت پذیر و حتی به اعضاء خود هم پاسخگو نیست. اسماعیل وفایغمایی در همان مقاله ادامه می دهد: "در این حصار و در ادامه این کارکردها و در پس دیوارهای اشرف و سایر پایگاهها در هر آنجائی که سازمان فعال بود، در *چهارچوب اندیشه ناروا و بیمار رهبری مستبد* باید تمام هست و نیست فکری، وجدانی، انسانی، عاطفی و اعتقادی و سیاسی زاویه دار با خواست رهبران ما خُرد و نابود میشد و دوباره باز سازی میشد تا *ما تمام و کمال در رهبران ذوب شویم* و تبدیل به آنان شویم و در خدمت آرمان مقدسی! که آنان ادعای آن را داشتند قرار گیریم (وفایغمایی، ۱۳۹۲).

قهرمان حیدری (حنیف حیدرنژاد) در مقاله دیگری با عنوان *"فردیت و جنسیت و مکانیزم های درون تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق برای تثبیت رهبری رجوی"*<sup>۲۲</sup> درباره ابزارهای گوناگون درون تشکیلات مجاهدین مانند *"نفی فردیت"* اعضاء توسط رهبری مجاهدین به مثابه به انقیاد درآوردن اعضاء می داند و دلیل آن را چنین توضیح می دهد: "مسعود رجوی در انقلاب ایدئولوژیک تلاش داشت تا از طریق یک *"فرهنگ"* جدید و ارزشگذاری واژه ها - آنگونه که او مورد نظرش بود- اعتراض و مخالفت درونی را سرکوب و نیروهای خود را به اطاعت بکشاند". وی ادامه می دهد: "رجوی با طرح مسئله *"نفی فردیت"* به دنبال آن بود تا هر شخصی در درون تشکیلات، خود، موجودیت و شأن و ارزش انسانی خودش را نفی کند. توانمندی های خود را انکار کند و هرچه دارد را از رجوی بداند و آن را به پای رجوی فدا کند. موضوع هم فقط فدا کردن جان نبود، چرا که این

چیزی بود که از بعد از سال ۱۳۵۷ هر فردی در درون تشکیلات مجاهدین بارها و بارها آزمایش آن را پس داده بود. موضوع، نفی خود، یعنی نفی اندیشه کردن و فکر کردن و شکاکیت بود. موضوع، سرکوب "داوطلبانه" فکر کردن و نظر مستقل داشتن بود. حاصل چنین بودنی نیز اطاعت چشم بسته از رهبر و سلسله مراتب رهبری بود. بدین ترتیب، دیگر کسی نمی توانست شکست های سیاسی، تشکیلاتی و نظامی رهبری مجاهدین را به زیر سوال ببرد. و این، همان هدفی بود که رجوی آن را دنبال می کرد.

این دقیقا همان تکنیکی ست که پیش از این الکساندرا استین به آن اشاره کرده و توضیح داده بود که فرقه ها با استفاده از این شیوه، وابستگی اعضا به رهبر را افزایش می دهند و در نتیجه، کنترل مداوم بر اعضا را تضمین می کنند. این شیوه سبب خستگی مفرط ذهنی اعضا می شود. به همین دلیل، اعضا نمی توانند نسبت به ایدئولوژی فرقه، تفکر انتقادی و تحلیلی داشته باشند. تاثیر دیگری که این تکنیک بر اعضا می گذارد این است که فرد دائم به خود شک می کند و خود را کوچک می شمارد، در نتیجه اعتماد به خود، توانایی های خود و قدرت تجزیه و تحلیل خود را از دست می دهد، و در نهایت تسلیم می شود، چراکه می پذیرد و باور می کند که "رهبر بهتر می داند".

فرقه ها در استبداد و سلطه تا جایی پیش می روند که حتی شنیدن صدای اعتراض دیگران را نیز بر اعضا حرام می کنند. برای مثال، در گفتگوی ویژه سیامک نادری (از جادشگان سازمان مجاهدین) با سعید بهبهانی در تلویزیون میهن تی وی، با عنوان "والایی عشق و شکوه زنان - رقص رهایی و حرمسرا و سکس رجوی با زنان مجاهد - فرار یکی از زنان حرمسرا از اشرف" ۲۸ از "جنگ بلندگوها" می گوید. در سال ۱۳۸۹ برخی از خانواده های اعضای سازمان مجاهدین خلق، در جلو قرارگاه اشرف جمع شده و با نصب بلندگوهایی که به مرور تعداد آنها به سیصد بلندگو رسید، تلاش می کردند با اعضا سازمان ارتباط برقرار کنند. برای مقابله با این بلندگوها، سازمان بیش از پانصد بلندگو در قرارگاه اشرف نصب می کند. سیامک نادری می گوید این سازمان "حتی یک "غسل" گذاشت به نام "غسل صدا" که هر کسی هر صدایی از بیرون شنیده، بیاید بیان کند چه شنیده و آن را محکوم کند." نادری می گوید "صداهایی که از بیرون کمپ شنیده می شد ما را آنقدر آزار نمی داد که صداهای داخل کمپ" که از بلندگوهای اشرف پخش می شد.

## زنان

در بخش وضعیت زنان در فرقه ها اشاره شد که فرقه ها معمولا از زنان می خواهند که به گونه خاصی لباس بپوشند، حرف بزنند و رفتار کنند. این مسئله در درون تشکیلات سازمان مجاهدین نیز دیده می شود. گرچه سازمان مجاهدین در تبلیغات خود بر برابری زنان و مردان، آزاد کردن زنان از بند مردسالاری، رهائی و آزادی زنان از استثمار جنسیتی توسط مردان و اینکه زنان باید در صدر امور باشند و قدرت را به دست بگیرند، تاکید می کنند، اما به گفته اعضا جادشده سازمان مجاهدین، زنان مجاهد می بایست در زندگی روزانه خود از دستورات و اوامر سختی پیروی و اصول خاصی را رعایت کنند، تا آنجا که زنانگی خود را نیز نفی کرده و خود را از دید مردان پنهان کنند. زنان مجاهد باید لباس متحدالشکل (یونیفورم) بپوشند (این در حالیست که مریم رجوی همواره با دامن و جوراب نازک در مراسم درون تشکیلاتی و بیرون از تشکیلات ظاهر می شود)، همینطور نباید هیچگونه تماس فیزیکی و حتی چشمی با مردان برقرار کنند. اعضا مجاهدین بر اساس جنسیت، جداسازی شده و مجبورند اصول خاصی را در ارتباطات خود رعایت کنند و مردان و زنان مجاهد که تا انقلاب ایدئولوژیک سال ۱۳۶۸ همدیگر را با نام کوچک صدا می زدند، از آن زمان به بعد باید همدیگر را "خواهر و برادر" صدا می کردند.

فرشته هدایتی، در کتاب زخم های بی التیام می نویسد: "در تشکیلاتی که قرار بود به زن جایگاه خاصی داده شود حالا در مناسبات داخلی اش زن ها را مخفی می کند و ما از اینکه زن بودن ما مساله ساز باشد می ترسیدیم. ترس داشتیم که به محض خروج از اتاق، برادری تصادفا چشمش به من بیافتد و ناگهان فیلس یاد هندوستان کند و بعد اسم مرا در گزارش خود بیاورد که در آن حالت دوباره باید زیر تیغ بروم و پاسخگو باشم که چرا مردی مرا دیده و یا چرا خود را چنان پنهان نکردم که او نتواند مرا ببیند!"

هدایتی درباره جداسازی جنسیتی می گوید: "ما نه تنها محل کار و مسیر رفت و آمد و درب های ورود و خروج را مردانه و زنانه کرده بودیم که میادا چشم زن و مرد نامحرم به هم بیافتند، بلکه رابطه زن و مرد برای ما چنان تابو (منع، نهی یا حرام) شده بود که حتی پمپ بنزین را نیز زنانه و مردانه کرده بودند! ضوابط این بود که هیچ خواهری حتی الامکان حق نداشت که به تنهایی تردد کند، به تنهایی از درب قرارگاه بیرون برود، با مردی تنها بماند و یا با مردی تنها در اتومبیل سوار شود و حتی الامکان باید از دیدن مردها و نیز دیده شدن توسط آنها به طور کلی بپرهیزد." هدایتی در کتاب خود به این نکته نیز اشاره می کند که "در حالی که درد شدید داشتم و به بهداری منتقل شده بودم، مسئولین حاضر بر سر این بحث می کردند که "آیا درست است یک دکتر مرد مرا عمل کند، یا نه؟"

هدایتی در همان کتاب (رخم های بی التیام) درباره نوع پوشش اجباری زنان مجاهد می گوید: "حتی موقع خواب هم باید روسری ها حتما در دسترس باشد تا اگر به هر دلیلی نیاز به تردد و تحرک شد، حتما حجابمان رعایت گردد. بعضی برای اینکه در عالم خواب مبادا فرصت اینکه روسری شان را پیدا نکنند، با روسری می خوابیدند، یعنی حجاب ۲۴ ساعته!" (هدایتی، ۱۳۹۷).

از دیگر شیوه های سلطه بر زنان، می توان از آئین های ساختگی. معنوی با توجیه هایی مانند اتحاد و زیر چتر مقدس رهبر قرار گرفتن نام برد. همانطور که بنجامین رودن، رهبر "شاخه داویدیان" ادعا می کرد که مسیح است و همه زنان فرقه «همسران معنوی» او هستند، مسعود رجوی نیز در نشست با زنان مجاهد ادعا می کند که صاحب همه زنان مجاهد است و آنان در حریم او قرار دارند و بیرون رفتن از حریم مسعود، گناه است. در گفتگویی که آقای همنشین بهار با خانم فرشته هدایتی در ویدئویی در کانال یوتیوب، با عنوان "پای قدرت که برسد هیچ کس معصومانه رفتار نمی کند"<sup>۲۹</sup> بخش سوم، خانم هدایتی به نشستی در حاشیه نشست حوض" در سال ۱۳۷۴ اشاره می کند که در آن رهبری سازمان مجاهدین (مسعود و مریم رجوی) حضور دارند و در آن، مسعود رجوی گردنبندی طلا با شمایل مریم (مریم مقدس دین مسیحیت) به تک تک خواهران مجاهد هدیه می کند و از آنان می خواهد با صدای بلند بگویند "السلام العلیک یا سیده نساء العالمین". هدایتی می گوید "منظور او از سیده النساء العالمین مریم رجوی بود. در واقع، در بند انقلاب ایئولوژیک یاد گرفته بودیم که مسعود صاحب ماست و ما در "حریم رهبری" هستیم. بعد به هریک از ما برگه سفیدی داده شد که هر تناقضی از هر نوع که تا آن زمان داشتیم و به سازمان نگفته بودیم در آن برگه برای مسعود بنویسیم." وی ادامه می دهد: این مریمی ها (گردنبندهای طلا) به مثابه صاحبدار شدن ما بود. انگاری بی صاحب بودن، بدترین درد ما بود. این مریمی های طلا را نباید برادران می دیدند و اجازه نداشتیم هیچگاه از گردن خود باز کنیم. این همواره یادآوری. تعهد محرمیت ما با مسعود بود." بعدتر در همین گفتگو، هدایتی توضیح می دهد که یکی از زنان مجاهد، گردنبندها را به یکی از مردان مجاهد نشان داده بود و از آن به فاجعه ای در سازمان و عصبانی شدن مسعود رجوی تعبیر می کند می گوید، مریم رجوی در نشستی به آنان گفت "پا بیرون گذاشتن از حریم مسعود گناه است و بدتر از گناه" (همان گفتگو، ۲۰۱۸). هدایتی می گوید در آن جلسه، "همه به اشک و اعتراف و تقبل این "گناه و بدتر از گناه" مجبور شدیم و خواستیم که خانم رجوی وساطت کند بین ما و مسعود و مثل همیشه "حلقه وصل" ما باشد".

اصطلاح "حریم" نشان می دهد که در تشکیلات این سازمان، نه تنها مردان، که زنان نیز با ورود به حریم مسعود در واقع به حوزه کنترل و نفوذ رهبری سازمان یا حوزه مالکیت رهبری وارد شده و خروج از آن به "گناه و بدتر از گناه" تعبیر می شود. ایرج مصداقی، نویسنده و پژوهشگر، در گفتگویی با سحر تحویلی تحت عنوان "موقعیت زنان و حرمسرا در فرقه رجوی"<sup>۳۰</sup> به تفصیل درباره چگونگی و چرایی روابط مسعود رجوی با زنان شورای رهبری سازمان مجاهدین توضیح می دهد و آن را ابزار کنترل، سلطه و سرکوب زنان و مردان مجاهد عنوان می کند. وی توضیح می دهد رهبری مجاهدین از "هژمونی خواهران" (بند انقلاب ایئولوژیک) برای رسیدن به هدف سرکوب و تحقیر مردان استفاده ابزاری می کند. همانطور که قبلا نیز گفته شد، تمام مکانیسم ها، مقررات و سازوکارها و تعبیر و اصطلاحات رایج در فرقه ها (مانند حریم رهبری) صرفاً به عنوان ابزار اعمال قدرت و کنترل عمل می کنند نه اهمیت اعضای فرقه، چراکه به آنان به مثابه شی یا سوژه مورد استفاده، کنترل و سرکوب نگر بسته می شود و مورد بهره برداری قرار می گیرند.

یکی از بندهای انقلاب ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین، بند ب یعنی "هژمونی خواهران" است. این بند، گرچه برای تحقیر، خلع رده، سرکوب مردان و بی اعتبار خواندن جایگاه آنان به عنوان مبارز و مجاهد، ساخته و برنامه ریزی شده بود، اما استدلال های سازمان و شورای رهبری، این بند را رهایی بخش می خواندند. قهرمان حیدری (حنیف حیدرنژاد) در مقاله نگاهی به فروغ جاویدن، در این زمینه توضیح می دهد که سازمان، "هژمونی خواهران" را فرصتی می خواند تا زنان بر «نرینه» مردان بشورند. وی می گوید: "بر اساس این تئوری، مردان مجاهد که در سطوح فرماندهی مسئولیت داشتند، باید مسئولیت های خود را به "خواهران" می دادند. به تدریج باید "خواهران" مسئولیت همه امور تا پائین ترین سطوح را به عهده گرفته و مردان باید تحت مسئولیت و زیر هژمونی زنان قرار می گرفتند." در مناسبات درونی مجاهدین از این انقلاب با عنوان "انقلاب مریم" یاد می شود، چراکه او در سال ۱۳۶۳ با از خودگذشتگی، از همسر خود "مهدی ابریشمچی" جدا شده و سپس با مسعود رجوی ازدواج کرده است.

حیدری در این مقاله، استدلال سازمان برای هژمونی خواهران را چنین توضیح می دهد: "هر مردی که بند ب انقلاب را نمی پذیرفت، یک "نرینه مرد" وحشی بود که زن را تنها با دید جنسی و تملک جویانه نگاه می کند. اگر مردی حاضر نیست هژمونی یک زن را بپذیرد، یعنی به پایان استنمار جنسی اعتقاد ندارد. از آنجا که بیشترین سرکوب رژیم متوجه زنان است، پیام این انقلاب برای زنان در ایران آن خواهد بود که مریم رجوی را الگوی خود کرده و بر علیه رژیم بشورند و اگر در درون مجاهدین کسی با این بند همراهی نکند، یعنی با رهایی زن مشکل داشته و خواهان بندگی و سرکوب زن است. هر زن هم که با این بند "مشکل" داشت، "مادینه" ای بود که نمی خواهد از دنیای "مفعولی" جدا شود" (حیدری، ۱۳۹۲).

سیامک نادری در مصاحبه با میهن تی وی با عنوان "رقص رهایی و استخر و مهمانی و زنان چشم آبی" می گوید: "رجوی گفته بود ترحم به برادران، مردان مجاهد، یعنی همبستر شدن با آنان." وی همچنین، با اشاره به تحقیر مردان، در ادامه نقل قول می کند که رجوی صریحا به خواهران مجاهد می گفت "باید با برادران نرینه وحشی با تیر و تیغ و تیر و تپانچه هژمونی زنان را اعمال کنید". نادری باور دارد که "هژمونی خواهران" اسم مستعاری است برای "هژمونی رهبری" و می گوید: "اصلا مریم رجوی خودش گفته که من آدمم تا رهبری عقیدتی مسعود را برجسته کنم" (نادری، ۲۰۱۸).

به مردان مجاهدی که "هژمونی خواهران" را نمی پذیرفتند و مسئله "صلاحیت و توانمندی تخصصی" را در رده بندی ها و مسئولیت های سازمانی مطرح می کردند، برچسب هایی مانند "مسئله دار" یا "متناقض" زده می شد. حیدری در این زمینه می گوید: "در فاصله بین پائیز ۱۳۶۸ تا تابستان ۱۳۶۹ کار اصلی در قرارگاه اشرف نشست های مختلف کوچک و بزرگ در رابطه با بند های انقلاب بود. در نشست های کوچک تر، افرادی که "مسئله داشته" و هنوز "انقلاب" نکرده بودند، توسط مسئولین نشست یا همزمان "انقلاب" کرده، زیر فشار روحی و روانی قرار می گرفتند. اغلب با چنین عبارتی: "چرا کیش میدی، شرم نمی کنی، خجالت نمی شکی، به خون شهدا فکر کن، برو بگرد بین خمینی و پاسدار دورنی ات کجا لانه کرده، مشکل یک چیز دیگه است، بی خود در نرو و بی خود بهانه در نیاور و..." (حیدری، ۱۳۹۲).

یکی دیگر از آئین های سازمان مجاهدین در ارتباط با زنان مراسمی موسوم به "رقص رهایی" است. ایرج مصداقی در همان گفتگوی فوق، درباره انتخاب نام "رقص رهایی" می گوید: "برای آن که به این کار شکل رهایی بخش بدهند، یک ضرورت ایدئولوژیک بدهند، یک ارتقاء ایدئولوژیک بدهند، این نام را انتخاب می کنند" چیزی مانند "رقص بر بالای دار" و رها شدن از همه قید و بندها. وی توضیح می دهد که با انتخاب چنین نامی (رقص رهایی) زنان شورای رهبری، دچار نوعی توهم می شوند و بعد باید احساس و برداشت خود را درباره رقص رهایی بنویسند و ابعاد این مراسم را به نوعی بشکافند و به آن سر و شکل دهند.

مصدافی درباره مراسم رقص رهایی می گوید این مراسم در یک جمع بزرگ صد نفره در یک تالار سفید (بازسازی صحنه مراسم ازدواج) انجام می شد. در این تالار مسعود رجوی با کت و شلوار نشسته، مریم رجوی نیز در این تالار حضور دارد. با آویزان کردن پرده های سفید تلاش می کنند فضایی روحانی ایجاد کنند و به این مراسم جلوه معنوی بدهند. سپس یک به یک، زنان را صدا می زنند و آنان را به عقد مسعود رجوی درمی آورند. سپس یک زنچیر طلا با تصویر مسعود و مریم رجوی به گردن این زنان می اندازند. در واقع، مریم رجوی این مراسم را اجرا می کند. در این مراسم رقص رهایی، یکی از زنان شورای رهبری سوتی در دست دارد و با هر سوت، یکی از زنان به صورت برهنه جلو می آید و به مدت یک دقیقه می رقصد. دلیل عریانی زنان در رقص رهایی، بیرون آوردن "لباس شرک"، یگانه شدن، و رها شدن عنوان می شود. به این معنا که حتی لباس، مانعی میان زن مجاهد و رهبر ایدئولوژیک است و برای یکی شدن با رهبر، باید دور انداخته شود. لحظه به لحظه این مراسم از نام آن تا نحوه اجرا، دکوراسیون و ظاهر تالار با نمادها و سمبل های روحانی و معنوی آذین بسته و تفسیر می شود تا از ترس ها، نگرانی ها و حجب و حیای زنان کاسته، و این رقص را نشانه ارتقاء، پیشرفت، رهایی و منتی بر آنان از سوی رهبری جلوه دهند.

همه این مراسم و آئین ها، همانند دیگر شیوه ها و تکنیک ها در واقع بهره کشی جنسی از زنان بوده و با هدف به انقیاد درآوردن و سلطه رهبر بر زنان انجام می شود. همانطور که جانجا لالیچ می گوید، رهبران فرقه به سرعت متوجه می شوند که منبع بزرگی از قدرت را می توان در کنترل جنسی پیروان خود یافت (لالیچ، 1997). تحمیل و اجبار به "تسلیم جنسی" (sexual submission) ممکن است آخرین گام در "شیء سازی" (objectification) از انسان به عنوان عضو فرقه و سوءاستفاده از مورد استفاده قرار گیرد.

ایرج مصدافی در این گفتگو درباره دلایل روابط جنسی مسعود رجوی با زنان شورای رهبری سازمان مجاهدین توضیح می دهد. وی می گوید این سازمان تلاش زیادی می کند که این روابط از پرده بیرون نیاید و پنهان بماند، حتی زنانی که در چنین مراسمی چه به صورت فردی یا گروهی شرکت داشتند، اجازه نداشتند و جرات نمی کردند صبح روز بعد با یکدیگر در این باره گفتگو کنند. گرچه رهبری سازمان از زنان بهره کشی و سوءاستفاده جنسی می کند، اما عملاً به آنان تلقین می شود که این روابط برای رشد، ارتقا و پیشرفت شما زنان لازم است و در واقع مسعود رجوی ایتار، فداکاری و از خودگذشتگی می کند و رنج می کشد. این همان منت گذاشتن بر اعضاء در عین تجاوز جنسی و بهره کشی جنسی از آنان است اما فرد باید سپاسگزار و قدردان بوده و خود را زیر منت رهبر بداند.

در این میان، برخی زنان مجاهد از شرکت در رقص رهایی سرپیچی کردند. نمونه آن مینو فتحعلی است که نادری در گفتگو با میهن تی وی "والایی عشق و شکوه زنان - رقص رهایی و حرمسرا و سکس رجوی با زنان مجاهد - فرار یکی از زنان حرمسرا از اشرف" به آن می پردازد و توضیح می دهد چگونه مینو فتحعلی تلاش می کند با کمک یکی از مردان مجاهد به نام رضا محمدی از اردوگاه مجاهدین فرار کند، اما در حوالی مرز اردن دستگیر و به اردوگاه بازگردانده می شوند. وی می گوید، به دو دلیل فرار مینو فتحعلی جرم بزرگی از سوی سازمان تلقی می شود، یکی اینکه وی در "ملک طلق" رهبری (جزو نوامیس رهبری) بوده و دیگر اینکه شاهد رقص رهایی بوده است. پس از آن، مینو فتحعلی سر به نیست شده و بعدها نام او در لیست شهدای سازمان مجاهدین آورده می شود.

فرشته هدایتی در پایان گفتگو با همنشین بهار به مسئله بسیار مهمی یعنی سرنوشت دردناک زنان در این سازمان اشاره و به نوعی درد دل می کند: "نوع من در مناسبات این تشکیلات پرپر شدیم و نفهمیدیم زندگی چیست، زنانگی چیست، زیبایی چیست، عشق چیست، بوسیدن، بوسیده شدن؛ همه اینها را برای ما دغنبوت کردند. دغنبوت و به قول رهبر، جیم بود از جنس شیطان رجیم ... نه می دانستیم و نه می دانیم که اپرا چیست، موسیقی چیست، رقص چیست، ادبیات چیست، زندگی چیست ... ما حتی بلد نبودیم خرید کنیم، لباس متناسب با سن مان بپوشیم ... ما سراسر درد و اندوهیم ... ما زنها حتی نمی توانستیم به راحتی بخندیم چون اینطور تعبیر می شد که داریم اشعه پخش می کنیم، و اصلاً به قول خواهر نسرین چون زشت بودیم، برای جلب توجه می خندیدیم" (همان گفتگو، ۲۰۱۸).

## زندگی جنسی اعضاء فرقه ها

زندگی جنسی اعضاء فرقه ها، همانند سایر جنبه های زندگی آنان، به اختیار و انتخاب اعضاء نیست و رهبری فرقه مشخص می کند که اعضاء می توانند ازدواج کنند و روابط جنسی داشته باشند یا از همسران خود جدا شده و آنان را به نفع رهبری فرقه طلاق داده و مجرد اختیار کنند. حتی فرزندآوری یا از سوی دیگر کنترل و پیشگیری از بارداری نیز امری دستوری و در حیطه اختیارات رهبر است. یکی از بندهای انقلاب ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین، موسوم به بند الف، "طلاق ایدئولوژیک" است. قهرمان حیدری (حنیف حیدر نژاد) در نگاهی به فروغ جاویدان، درباره طلاق ایدئولوژیک می گوید: "هر مجاهد، چه زن و چه مرد، چه متاهل یا مجرد، باید هر زن و مردی که در ذهن و زندگی خود دارد را "طلاق" داده و از آن بطور کامل جدا شود. این همان "حائل"ی است که مانع یگانگی با رهبری عقیدتی است. هیچ فرد دیگری نباید ذره ای از انرژی یک مجاهد خلق و رزمنده ارتش آزادیبخش را که صد درصد متعلق به رهبری عقیدتی است به خود جلب یا جذب کند. "من"ی وجود ندارد. "ما" همه متعلق به مسعود هستیم." وی در همین مقاله اضافه می کند که "مریم رجوی بارها و به دفعات تاکید می کرد: "امروز دیگر "سقف" مجاهد بودن و شرط عضویت و مجاهد شدن، پذیرش "شهادت" نیست، بلکه فدای تام و تمام برای رهبری عقیدتی است و قدم اول در این راه "طلاق" است" (حیدری، ۱۳۹۲).

اسماعیل وفايغمایی در گفتگویی با همنشین بهار با نام "گفت و شنود با اسماعیل یغمائی ۱۰" ۲۲ می گوید یک نفر در یکی از نشست های مربوط به طلاق ایدئولوژیک پرسید آیا نباید به زنی در گره مریخ هم فکر کنیم؟ و سخنران گفت "حتی اگر این زن در گره مریخ هم باشد به شما حرام است و جزو حریم و حرم رهبر است" (وفايغمایی، ۲۰۱۵). این در حالی است که رهبر می تواند از انواع روابط جنسی تحت عنوان ازدواج، یکی شدن با رهبر، قرار گرفتن زیر چتر مقدس، پیشرفت و ارتقاء زنان بهره ببرد، و به اعضاء القاء می شود که همه زنان جهان، همسر معنوی مسعود رجوی و در "حریم و حرم رهبری" هستند.

یکی دیگر از موارد بسیار بحث برانگیز در سازمان مجاهدین خلق، مسئله "بیرون آوردن رحم زنان" بدون رضایت و موافقت و گاه اطلاع آنان است. فرشته هدایتی در گفتگو با همنشین بهار به این موضوع می پردازد و می گوید خود ایشان هم یکی از این زنانی بوده که مورد عمل جراحی بیرون آوردن رحم بدون هیچ مشکل و دلیل پزشکی قرار گرفته است. وی همینطور به زن دیگری اشاره می کند که روز پس از عمل "وقتی صبح به هوش آمد و متوجه شد که این عمل روی وی انجام شده، شروع به جیغ و داد کرد و مدت ها دچار افسردگی و موضوعات تشکیلاتی بود" (هدایتی، ۲۰۱۸). وی در ادامه توضیح می دهد که زنان مجاهد حق سؤال کردن در این موارد، کنکاش و جستجو را نداشتند و مسائل مهمی از این دست در سکوت اعضاء و زنان قربانی به دفعات تکرار می شد. فرشته هدایتی در بخش دوم گفتگو با همنشین بهار "امروز باید گفت آنچه را که فردا گفتنش دیر است" ۳۳ به انکار به عنوان یک پدیده جمعی اشاره می کند و می گوید "ما سعی می کردیم به خودمان دروغ بگویم چرا؟ چون پذیرش حقیقت برای بیشتر ما دردناک است و تاب تحمل آن را نداریم. از همین رو، ترجیح می دادیم مثل کبک سرمان را زیر برف توجیهات رنگارنگ فرو کنیم" (هدایتی، ۲۰۱۸).

## هویت

یکی از وجوه مشترک فرقه ها، استفاده رهبری از یک برنامه به اصطلاح "اصلاح فکری" (یعنی کنترل ذهن و رفتار) اعضاء، بدون اطلاع یا رضایت آنان است. رهبران فرقه ها با حمله و هجمه به درونی ترین "خود" فرد، موفق می شوند نظام فکری-عاطفی-احساسی فرد را قطعه قطعه از هم جدا کرده و مطابق با تصویر مورد نظر فرقه دوباره قالب بندی کنند. به عبارت دیگر، از طریق انواع تکنیک های تأثیر (manipulation) اجتماعی و روان شناختی، اعضاء را از خودشان می گیرند و یک شخصیت فرقه ای، یک شبه شخصیتی را به آنان باز می گردانند (لالیچ، ۱۹۹۷).

فرقه ها بنا به ماهیت خود نمی توانند فردیت یا انسان هایی با عملکرد مستقل را بپذیرند. به همین دلیل، مرزهای فردی و شخصی اعضاء را مغشوش کرده و از زندگی پیش از فرقه "شیطان سازی" می کنند. اسماعیل وفايغمایی در مقاله هفت حصار می گوید "هزاران بار در جلسات اعلام شد در مسعود ذوب شوید و هویتی نو پیدا کنید و بر

این روال هر ابزاری را بکار گرفتند غافل از اینکه انسان پیش از مسعود هویتی خاص پیدا کرده است و نمی شود دوباره او را خلق کرد در حقیقت، خلق نوین، خلق انسان هائی بود که مطلقاً تبدیل به سلول های تشکیلاتی شوند که فرمانش در دست رهبر بود و این چنین سازمان بنظر من از محتوای انسانی خود تهی شد و انسان در این سازمان تبدیل به هیزمی شد که می توان برای گرم کردن فضای سیاسی مورد علاقه رهبران بکار گرفته شود" (وفایغمایی، ۱۳۹۲).

ایرج مصداقی در "گزارش ۹۲، نامه سرگشاده به مسعود رجوی" ۳۴ در توضیح بند (ف) انقلاب ایدئولوژیک یعنی "کنارگذاشتن فردیت و حل شدن در رهبری" می گوید: "در ادامه موارد دیگری نیز همچون امضای خون و نفس به آن اضافه شد. یعنی هر مجاهدی به خودش تعلق ندارد و عاری از هرگونه حق و حقوق است و تمامی وجود او و حتی فکر و اندیشه اش نیز به رهبری تعلق دارد. گفته می شد از نرینگی و غرائز جنسی، شیطان حاصل می شود و برای مبارزه با آن بایستی بر اساس بندهای (د) و (ج)، هسته ی نرینگی داغان شود. برای آن که افراد رمق فکر کردن و اندیشیدن نداشته باشند به شکل مستمر و پیگیر برای آن ها کار تولید شده و دستور داده می شد کسی برای مرخصی حق ندارد کار و مسئولیت خود را ترک کند مگر اینکه از شدت بیماری بستری شود که آن هم به سادگی امکان پذیر نبود و پزشکان از قبل توجیه شده بودند" (مصداقی، ۱۳۹۲).

یکی دیگر از شیوه های نفی هویت پیشین اعضاء، انتخاب نام مستعار و استفاده از آن در تشکیلات فرقه ای است. "نام" نقش اساسی در هویت افراد و شناخت آنان از خود دارد، و تغییر دادن نام فرد، به مثابه جدا کردن و قطع بخشی از هویت و گذشته فرد است. قهرمان حیدری در نگاهی به فروغ جاویدان، مسئله انتخاب نام مستعار در تشکیلات مجاهدین را تایید می کند و می گوید: "پس از اعلام انقلاب ایدئولوژیک و "پیوند انقلابی" مسعود و مریم، نیروهای سازمان در کردستان عراق در این پایگاه و پایگاه دیگری به نام منصور، برای چند هفته تحت بازداشت دسته جمعی قرار گرفتند تا سابقه ی آنها تک به تک مورد بررسی قرار گیرد تا اطمینان حاصل شود که کسی رژیم یا نفوذی رژیم نیست. در پایان این مرحله، نیروهای سازمان در جلسات بزرگی با حضور اعضاء دفتر سیاسی آنزمان از خود و انگیزه هایشان برای مبارزه و از عشقشان به مسعود و سازمان حرف زده هر یک، یک نام مستعار برای خود انتخاب می کرد. بعداً در یک نشست کوچک تر رده تشکیلاتی هر فرد نیز به وی ابلاغ می شد". استفاده از نام مستعار البته در سازمان های چریکی و مخفی برای محافظت از تشخیص هویت اعضاء نیز رواج و کارکرد دارد.

#### واحد خانواده

همانگونه که پیش از این گفته شد، فرقه ها بنا به ماهیت خود، اساساً نمی توانند فردیت یا خانواده هایی با عملکرد مستقل بسازند یا بپذیرند. رهبران فرقه ها معمولاً با استفاده از تمثیل ها و اصطلاحات معنوی و مذهبی تلاش می کنند در جایگاه "والد" یا "پدر" کل فرقه بنشینند و اختیارات و احترامی را که در جوامع عادی، والدین بر فرزندان خرد خود دارند، تصرف کنند. رابطه رهبر فرقه با اعضاء خود، رابطه ای برابر (بالغ-بالغ) نیست و از جایگاه والد-کودک به اعضاء خود نگاه می کنند، برای آنان برنامه ریزی می کنند و به جای آنان تصمیم می گیرند. در نتیجه، مرزهای خانواده که بر استقلال و اختیارات والدین نهاده شده، در فرقه از هم می گسلد، و والدین و کودکان در اختیار رهبر و در خدمت به اهداف فرقه قرار می گیرند.

در تابستان ۱۳۶۹ و با شروع حمله امریکا به عراق، سازمان مجاهدین خلق به والدین می گوید برای حفظ جان کودکان، به طور موقت (فقط برای چند ماه) کودکان مجاهدین را به خارج از عراق می فرستند و پس از مدت کوتاهی آنان را به خانواده باز خواهند گرداند. حدود ۷۰۰ کودک را در آن زمان از والدین جدا کرده و عمدتاً به اروپا و امریکای شمالی می فرستند. قهرمان حیدری (حنیف حیدر نژاد) در نگاهی به فروغ جاویدان می گوید: "به هر حال بچه ها از عراق رفتند و دیگر از بازگشت آنها خبری نشد" وی ادامه می دهد که "سازمان از این موضوع با عنوان "فدای جان و خانمان" یاد می کند" (حیدری، ۱۳۹۲).

با از هم پاشیدن بنیان خانواده (طلاق ایدئولوژیک و سپس جداسازی کودکان از والدین) رهبری تسلط و کنترل بیشتری بر اعضاء، به دور از وابستگی آنان به زن و فرزند و خانواده، پیدا کرد و حتی اعضاء را وادار به گزارش دهی علیه خود و به نفع تصمیمات رهبری کردند. حیدری می گوید: "در نشست هایی که بعدها برگزار می شد، برخی از زنان و مردان مجاهد کودکانشان را "حائل" ی بین خود و رهبری عنوان کرده که با گذشت از

آن، باید آن را "فدا"ی رهبری خود می کردند. برخی نیز از آن (فرزندان) به عنوان "بهبانه ای" یاد می کردند که "همسر سابق" (بعد از طلاق ایدئولوژیک) سعی داشته از آن طریق برای زنده کردن ارتباط سابق "نخ" بدهد" (حیدری، ۱۳۹۲). مصداقی در "گزارش ۹۲، نامه سرگشاده به مسعود رجوی" درباره روابط عاطفی والدین و فرزندان می نویسد: "مجاهدین می بایستی عاری از هرگونه احساس علاقه و عاطفه به دیگری به غیر از شما و مریم می شدند. آن ها حق نداشتند حتی به فرزندانشان فکر کنند. در صورتی که چنین فکری از ذهن شان می گذشت مجبور بودند با شرمندگی و احساس گناه آن را گزارش کنند" (مصداقی، ۱۳۹۲).

## کودکان

کودکان آسیب پذیرترین عضو جامعه را تشکیل می دهند به همین دلیل در جوامع متمدن، سازوکارهای مشخصی برای محافظت از کودکان حتی در برابر والدین وجود دارد تا کودک بتواند در محیطی امن و با دریافت عشق و توجه کافی رشد کند و ببالد. جدا کردن کودکان از والدین (حتی اگر زن و شوهر از هم جدا شده باشند) خلاف قانون است و کودک حق دارد هر دو والد (پدر و مادر) خود را در زمان های مشخص و با شرایط لازم در محیطی امن و آرام ملاقات کند. در محیط های بسته و به دور از نظارت قانون در فرقه ها، کودکان بازیه شرایط و مقررات سخت و گاه نظامی درون فرقه ای گذشته و آسیب های جسمی، عاطفی و روانی جبران ناپذیری می بینند. رهبران فرقه ها معمولاً تمام تلاش خود را به خرج می دهند تا به هر وسیله ای شده از ایجاد و شکل گیری روابط عاطفی، دوستی ها و پیوندهای خانوادگی نزدیک جلوگیری کنند. این امر دلایل گوناگونی دارد که یکی از آنها به خودشیفتگی رهبر فرقه و نیاز سیری ناپذیری وی به توجه و تحسین مربوط می شود. در صورتی که والدین توجه خود را معطوف فرزندان خود کنند، از میزان توجه به رهبر یا از "سهم رهبر" کم می شود. از این رو، در بسیاری از فرقه ها، کودکان مانعی بر سر راه رهبران برای به خدمت گرفتن والدین هستند چراکه کودکان نیاز به توجه و مراقبت دائمی دارند و بخش قابل توجهی از وقت پدر و مادرها را به خود اختصاص می دهند. به همین دلیل، در اکثر فرقه های شناخته شده جهان، کودکان را از والدین خود جدا کرده و وظیفه مراقبت از آنان را به افراد دیگری می سپارند.

همانگونه که در بخش پیشین گفته شد، در تابستان سال ۱۳۶۹ سازمان مجاهدین به پدر و مادرها قول داد که برای محافظت از جان کودکان، فقط برای چند ماه، کودکان را از خانواده ها جدا کرده و به اروپا و امریکا می فرستند. اما بنابر گزارش اعضای جدا شده این سازمان، مانند قهرمان حیدری "بچه ها از عراق رفتند و دیگر از بازگشت آنها خبری نشد. در سال های بعد که از سازمان جدا شدم، در صحبت با برخی از این کودکان، که دیگر بزرگ شده بودند و نیز در صحبت با برخی از سرپرستان این بچه ها، متوجه شدم که نامه های (بخشی یا تمامی نامه ها) این بچه ها و سرپرستان آنها به دست والدین بچه ها در عراق نرسیده بوده و پدر و مادر بچه ها از عراق تنها در موارد خاص و انگشت شمار با آنها تماس تلفنی داشته یا نامه برای فرزند یا فرزندان خود ارسال کرده اند. یک سؤال بزرگ این کودکان و سرپرستان آنها این بود که: چرا پس از پایان حمله عراق، بچه ها به عراق بازگردانده نشدند و اینکه چرا بچه ها نمی توانستند تماس منظم تلفنی و پستی با پدر و مادر خود داشته باشند؟" (حیدری، ۱۳۹۲).

از سوی دیگر، گاه غریبه هایی که وظیفه تربیت و پرورش کودکان بدانان سپرده شده، دست به آزار جسمی، عاطفی، روانی و جنسی کودکان می زنند. در این مواقع کودکان به حمایت والدین خود نیاز دارند اما خود را در دستان متجاوزین، تنها و بی پناه می یابند. قهرمان حیدری در مقاله ای با عنوان "سرنوشت یکی از کودکان مجاهدین جدا شده از خانواده"<sup>۳۵</sup> می گوید: "اینکه بر سر آن چند صد کودک چه آمد، دقیقاً مشخص نیست. گزارش های مختلفی حاکی از آن است که برخی از این کودکان، بعدها در سنین نوجوانی و جوانی از نزد خانواده هایی که زندگی می کردند فرار کردند، تعدادی خودکشی کردند، تعدادی از آنها به دلیل ضربات روحی شدید به بزهار تبدیل شدند، تعدادی از آنها به خانواده های خارجی در کشور محل سکونت یا به مراکز نگهداری از کودکان و نوجوانان سپرده شدند، تعدادی از آنها با وجود همه سختی و محرومیت های عاطفی درس خوانده و در کشور محل سکونت خود موفق شده و بعدها تشکیل خانواده دادند. این کودکان اما، در آرزوی بازگشت به نزد والدین خود ماندند" (حیدری، ۱۴۰۰). حیدری در این مقاله، به سرنوشت امین گل مریمی، یکی از آن کودکان که

امروز سی و شش ساله است می پردازد. وی توضیح می دهد که: "ابعاد درد و رنج و سختی و فشارهایی که آنها در اینهمه سال تحمل کردند و هنوز نیز پس از گذشت دو یا سه دهه از آن رنج می‌برند، نامشخص مانده است."

امین گل مریمی در مصاحبه با خبرنگار "دیتسایت" از مشکلات، آسیب‌ها و سختی‌هایی که پس از انتقال از عراق به آلمان بر او رفته بود، صحبت می‌کند و می‌گوید پس از انتقال به آلمان، او به همراه حدود ۱۵۰ کودک دیگر در یک ساختمان دو طبقه در محله Meschenich در کلن زندگی می‌کرد. بچه‌ها در این ساختمان تحت عنوان کودکان پناهجوی بدون سرپرست زیر نظر مسئولین یا هواداران و وابستگان مورد اعتماد مجاهدین نگهداری می‌شدند. هر ده بچه با هم در یک اتاق می‌خوابیدند. امین می‌گوید «حسابی دلم برای مادرم تنگ شده بود.» امین می‌گوید آنجا بعضی از آن بچه‌ها را کتک می‌زدند. او را زیر فشار گذاشته و ترسانده بودند" (حیدری، ۱۴۰۰).

تقریباً سه سال بعد با فشار "اداره کودکان و نوجوانان" کلن، که شرایطی که این کودکان و نوجوانان در آن زندگی می‌کردند را با قوانین موجود منطبق نمی‌دید، این کودکان به محل نسبتاً بهتری منتقل می‌شوند. در این محل تازه امین: "می‌توانست لباسش را خودش انتخاب کند. به اندازه کافی غذا داشته باشد، دوچرخه داشته و حتا با نوجوانان دیگر به گردش رفته و شب در خانه دوستان آلمانی‌اش می‌توانست بخوابد. امین می‌گوید شبی در نزدیکی از دوستانش ماند. او می‌گوید وقتی دیدم که چطور مادر آن دوست، فرزندش را موقع خواب به تخت خواب برد و بوسید متوجه شدم که زندگی من کاملاً طور دیگری بوده است". امین گل‌مریمی به «دیتسایت» می‌گوید "از مادرش فقط یکبار یک نامه از عراق دریافت کرد که در آن نوشته بود امیدوارم حالت خوب باشه! هیچ چیز پُراحساسی در آن نامه دیده نمی‌شد. بعدها هم که بطور استثنائی مادر امین چند بار با او تلفنی صحبت کرد باز هم تکرار همین حرف‌ها بود: حالت چطور؟ مدرسه خوب پیش میره؟" (حیدری، ۱۴۰۰)

قهرمان حیدری (حنیف حیدر نژاد) درباره این کودکان تحقیقات قابل توجهی انجام داده و در مقاله دیگری با نام "سرنوشت کودکانی که سازمان مجاهدین آنها را از والدینشان جدا کرد"<sup>۳۶</sup> از سرنوشت یکی دیگر از این کودکان به نام "حنیف عزیزی" می‌گوید که اکنون چهل سال دارد و در کشور سوئد افسر پلیس است و به تازگی کتابی درباره زندگی و کودکی خود منتشر کرده است. والدین حنیف عزیزی از اعضای سازمان مجاهدین خلق هستند و در همان سال ۱۳۶۹ حنیف را که فقط ۹ سال دارد همراه با برادر کوچکش به سوئد می‌فرستند "آنها در دو سال اول نزد یک خانواده از هواداران سازمان مجاهدین بودند، اما به دلیل **خشونت خانگی و نبود محبت**، اداره کودکان و نوجوانان (سوئد) آنها را از این خانواده گرفته و سرپرستی آنها را به یک خانواده سوئدی می‌دهد".

از سوی دیگر، سرنوشت بهتری در انتظار دخترانی که در کودکی به خانواده‌های هواداران مجاهدین سپرده شدند، نبود. زندگی این کودکان با درد، تحقیر، تنبیه، سوءاستفاده‌ها و تجاوزهای جنسی همراه بوده و در یک کلام بسیار دردناک و فاجعه آمیز بود. حیدری در همین مقاله اشاره ای دارد بر مطلبی از خانم عفت اقبال که مورد وضعیت این کودکان گفته بود: "موارد تجاوزاتی که به دختران جوان در خانه‌های هواداران مجاهدین انجام شد و بعدها با وجود ممانعت‌های مجاهدین به دادگاه نیز انجامید از موارد روشن این مقطع می‌باشد". قهرمان حیدری ادامه می‌دهد: "کتک زدن این کودکان در خانه‌های هواداران مجاهدین که به فرارشان و پناه بردنشان به موسسات اجتماعی می‌شد نیز فازی دیگر از این سرگذشت‌ها است که من شاهد تعدادی از آنها بوده‌ام. کودکانی که از خانه جمعی مجاهدین در آلمان فرار می‌کردند و روزها در کوچه و خیابان می‌خوابیدند. کودکانی که به مراکز بی سرپرست و پرورشگاه سپرده شدند. تا مادران و پدران‌شان بدون اینکه مبارزه‌ای در میان باشد، در عراق به بحث‌های طلاق و جدا شدن از هم مشغول باشند".

کودکانی که به دور از پدر و مادر خود، مورد تجاوز و تنبیه قرار می‌گیرند، اعتماد خود به والدین را از دست داده و در معرض آسیب‌های جسمی و روانی شدیدی قرار می‌گیرند که آثار آن تا پایان عمر با آنان باقی می‌ماند. بی‌ثباتی‌های روانی بسیاری از رهبران فرقه‌ها، حملات آنان به پیوندهای عاطفی خانوادگی، انزوای جغرافیایی کودکان به دور از والدینشان تحت سرپرستی غریبه‌ها، و انزوای اجتماعی عمومی که بسیاری از کودکان تجربه می‌کنند، امنیت کودکان را به شدت کاهش می‌دهد و از احساس تنهایی و رهاشدگی عمیقی رنج می‌برند.

## گزارش نویسی و اعتراف علیه خود

در اکثر قریب به اتفاق فرقه ها، جلسات و مراسمی وجود دارد که از اعضاء خواسته می شود برای تطهیر خود در جلسات اعتراف شرکت کنند. در این جلسات، اعضا باید افکار، احساسات و تردیدهای شخصی خود را در جمع مطرح کرده و در معرض نظارت رهبری قرار دهند. این جلسات، کارکردهای گوناگونی دارند، از جمله اینکه، وقتی اعضاء خود به خطاها و "گناهان" خود اعتراف می کنند، در عمل، باری از دوش رهبری برداشته می شود چراکه اعضاء، خود وظیفه استنطاق و بازجویی از خود را بر عهده می گیرند. این اعتراف ها همواره در حضور جمع صورت می گیرد و به این ترتیب، فرد در برابر همزمانش خود را محکوم می کند. وقتی کسی به جرم و خطای خود اعتراف می کند، دیگر رهبری نیازی به جمع آوری مدارک و شواهد برای محکوم کردن وی ندارد، بنابراین رهبری باز هم در جایگاه برتر و حق به جانب قرار می گیرد. از سوی دیگر، این اعتراف ها علیه خود، سازوکاری است که به قصد خرد کردن فرد و از بین بردن اعتبار و اعتماد فرد به نظرات و تحلیل های خود به کار می روند. این اعتراف ها و گزارش ها همچنین، بهانه خوبی به دست رهبر یا فرد مافوق می دهد تا آنان را مورد تحقیر، سرزنش و توهین قرار دهند. اعضاء با این خیال که با گزارش نویسی علیه خود، از خشم رهبر در امان می مانند یا در واقع به نوعی وفاداری خود را به رهبر و فرقه اثبات می کند، عملاً خود را در برابر تیر خشم و کینه رهبر، خلع سلاح می کنند و چاره ای جز تحمل تحقیر و توهین و حملات گروهی ندارند.

این شیوه باعث می شود نیروی فرد بر علیه موجودیت خودش مورد استفاده قرار گیرد. در جلسات انتقاد، فرد با الفاظ رکیک و تحقیرآمیز مورد حمله قرار می گیرد (نیروی جمع علیه فرد). در نهایت، این شیوه منجر به شکستن فرد و درگیر شدن با خود و بحران های القایی شده و به تسلیم وی ختم می شود. این در حالی است که اعضا همه چیز خود را صادقانه در طبق اخلاص می گذارند و در عوض، آنچه دریافت می کنند ساعت ها، روز ها، هفته ها، ماه ها و سال ها انتقاد بی پایان و تحمل ناپذیر، قضاوت ها و نگرش های تحقیرآمیز رهبری است.

قهرمان حیدری (حنیف حیدرنژاد) می گوید گزارش نویسی و انتقاد از خود از سال ۱۳۶۸ به بعد مورد استفاده قرار گرفت. این انتقادها در درون و در حضور جمع صورت می گرفت و اعضاء و ادار می شدند به فرد حمله کنند و وی را مورد شتمات، تحقیر و توهین قرار دهند. حیدری در نگاهی به فروغ جاویدان درباره بند (ج) یا "تناقضات جنسی" و تشویق اعضاء سازمان مجاهدین خلق برای گزارش نویسی علیه خود توضیح می دهد: "خلاصه نشست های مربوط به این بند این بود که هرچه "لوش و لجن" دارید به مریم بدهید. تناقضات جنسی خودتان را بنویسید. حتی اگر فکر یا خیالی برای یک لحظه از ذهنتان عبور می کند، آن را دست کم نگیرید. "لحظه" را دستگیر و تناقضاتتان را بنویسید. حالا که طلاق را پشت سر گذاشتید، خاطرات و فکر و خیالات و فانتزی هاست که سراغتان می آید. آن را هم خودتان به تنهایی نمی توانید حل کنید. هر چه دارید را بنویسید و به "خواهر مریم" بدهید. این فکر و تناقضات بارهایی هستند که بر دوشتان سنگینی می کند. بنویسید و بارتان را به "خواهر مریم" بسپارید و خودتان را سبک کنید" (حیدری، ۱۳۹۲).

فرشته هدایتی در گفتگوی خود با همنشین بهار (پای قدرت که برسد هیچ کس معصومانه رفتار نمی کند) می گوید در یکی از نشست های مسعود رجوی با جمع خواهران شورای رهبری در زمستان سال ۱۳۷۴ "گزارشات تناقضات جنسی برادران را بدون هیچ سانسوری برای ما خواند. چندین گزارش که مردان از فرط فشار جنسی، با هم رابطه برقرار کرده بودند، و یا اینکه چگونه هر حرکت کوچک ما موجب تحریک جنسی آنان می شد" (هدایتی، ۲۰۱۸). گزارشاتی که قرار بود به "مریم" داده شود تا باری از دوش مردان برداشته و احساس سبکی کنند، برای تحقیر مردان در حضور زنان خوانده می شود. هدایتی در ادامه می گوید: "بعد از این، به هر خواهر یک برگه سفید داده شد تا تناقضات و هرچه که (از هر جنس تناقض) که تا آن زمان به سازمان نگفته بودیم برای مسعود بنویسیم". همان شیوه اعتراف گیری که در مورد مردان اعمال شده بود، در مورد زنان هم استفاده می شود. در همین گفتگو، همنشین بهار می پرسد چرا علیه خود گزارش می نوشتید؟ مگر نمی دانید که این گزارش ها همه میکرو فیلم شده و در بیرون قرارگاه در جایی نگهداری می شود؟" و خانم هدایتی تایید می کنند که بله می دانم اما چاره ای نداشتیم.

در این گفتگو به نشست هایی اشاره می شود که پس از حمله آمریکا به عراق و سقوط صدام، تحت عنوان اپورتونیزم یا فرصت طلبی صورت می گرفت. هدایتی می گوید با ورود امریکایی ها به عراق، برخی از اعضاء

سازمان فرصت را غنیمت شمرده و از سازمان جدا می شدند و سازمان با ریزش نیرو مواجه شده بود: "با خلع سلاح ارتش آزادیبخش، و نبودن چشم انداز سرنگونی و به علت ریزش نیرو و مسئله دار شدن افراد باقی مانده، مسعود رجوی بحث موسوم به عارضه اپورتونیسیم را تدوین و در تشکیلات جاری کرد". وی ادامه می دهد "بعد از آن همه می بایست در نشست های عملیات جاری، خودشان را زیر ضرب می بردند و ثابت می کردند که اپورتونیسیت هستند" یعنی بگویند ما فرصت طلب هستیم. "و جمع هم اپورتونیسیت بودن و گزارشی که خوانده بود را بپذیرد. در پیامد این اوضاع، مسعود رجوی نیاز داشت که افراد تناقض های خطی استراتژیک خودشان را به ویژه تناقضات منطقه پراکندگی نسبت به آتش بس را بنویسند. برای چی؟ برای اینکه نفرات خودشان دلیل و حجت بیاورند که تصمیم رهبری برای تصویب توافقنامه با امریکایی ها اصولی ترین خط و تصمیم انقلابی برای حفظ نیرو و سازمان بوده است" (هدایتی، ۲۰۱۸).

لالیچ در بخش مغزشویی، از اصطلاح "اقتناع اجباری" (coercive persuasion) استفاده می کند و توضیح می دهد که اقتناع اجباری مدلی (یا مجموعه ای از مدل ها) است که لازم است برای درک و تحلیل فرآیندهای تلقین و اجبار گروه های اقتدارگرا مورد بررسی قرار گیرد (لالیچ، ۱۹۹۷). اقتناع اجباری همچنین به عنوان "شستشوی مغزی"، "کنترل ذهن" و "اصلاح فکر" نیز شناخته می شود و به فرآیندی اشاره دارد که در آن یک گروه یا فرد به طور سیستماتیک از روش های غیر اخلاقی تاثیرگذاری و نفوذ (manipulative) به منظور متقاعد کردن دیگران برای تغییر رفتاری و دیدگاه، و انطباق با خواسته های مورد نظر استفاده می کند. عوامل کلیدی که اقتناع اجباری را از سایر طرح های آموزشی و اجتماعی متمایز می کند عبارتند از: حمله شدید بین فردی و روانی برای بی ثبات کردن فرد از نظر عاطفی به منظور منطبق کردن وی با آموزه های جدید؛ استفاده از یک گروه سازمان یافته از همالان؛ اعمال فشار بین فردی برای افزایش انطباق فرد؛ و اعمال نفوذ بر کلیت محیط اجتماعی برای تثبیت رفتار فرد پس از تغییر.

قهرمان حیدری (حنیف حیدرنژاد) که خود سال ها پیش و در زمان حضورش در کمپ اشرف چنین آزارهایی را تجربه کرده بود، در مقاله نگاهی به فروغ جاویدان می گوید "نتیجه این وضع آن شد که در سالن غذا خوری ستاد کسی سر میزی که می نشستیم، نمی نشست. برای مدتی دو صندلی این طرف و دو نفر صندلی آن طرف من خالی بود. همزمان جواب سلام و علیک من را نمی دادند. من بایکوت شده بودم تا "آدم" شوم" (حیدری، ۱۳۹۲). وی ادامه می دهد "آنچه مرا آزار می داد رفتار، نگاه ها و کلمات تحقیر کننده، آنهم از دوستان و یاران و همزمانی بود که در رزمندگی من شکی نداشتند" (حیدری، ۱۳۹۲).

در نهایت، این شیوه های اعتراف گیری، شکنجه ها، تحقیر و توهین های مکرر منجر به آسیب های روانی شدیدی می شوند که شامل افسردگی، اضطراب، حمله وحشت، بدگمانی، دشمن پنداری، احساس گناه، شرم، بی اعتمادی، عصبانیت، هجوم افکار مزاحم و کابوس است که حتی تا سال ها پس از جدایی از فرقه با اعضاء می ماند. "سرردهای شدید که گاه ۴۸ ساعت یا بیشتر مرا در خود می پیچید نتیجه این بالا و پائین شدن ها بود. دیگر در من از آن روحیه پرنشاط و سرزنده خبری نبود. یا مریض بودم، یا حال و حوصله شرکت در برنامه های جمعی را نداشتم. برای نماز بیدار نمی شدم. در نشست های روزانه بطور فعال شرکت نمی کردم. گزارش نویسی روزانه را خیلی مختصر انجام می دادم یا اصلا گزارش نمی نوشتم" (حیدری، ۱۳۹۲).

فرشته هدایتی در فصل ششم کتاب خود "زخم های بی التیام"، نشست های "دیگ" و "حوض" را تشریح می کند که در آن افراد تحت عنوان انتقاد کردن، به همدیگر حمله می کردند. وی می نویسد: "من همیشه از نشست هایی از این دست و از این فحاشی ها و بی اخلاقی های ضد انسانی و ناموجه می ترسیدم، و از اینکه در این گونه نشست ها سوژه بشوم از فرط استرس دچار حمله قلبی می شدم. از سوژه شدن و قرار گرفتن زیر بمباران ناسزاهای افراد در نشست احساس حقارت می کردم، اما جرئت نداشتم این موضوع را مطرح کنم" (هدایتی، ۱۳۹۷).

رهبری فرقه‌ها، تلاش می‌کنند شرورترین شخصیت را از هر عضوی که در قالب این فرقه‌ها گرفتار می‌شود بسازند. اعضا مورد بررسی موشکافانه و پرسش‌های بی‌امان قرار می‌گیرند، شکسته و مغزشویی می‌شوند تا به شکل و هیئتی که رهبری می‌خواهد دربیایند و خود عامل آزار، توهین و شکنجه دیگر اعضا شوند. در واقع، فرقه‌ها بدون این محاکمه‌های بی‌وقفه و جلسات انتقاد و محکومیت‌ها و عطش برخی از اعضا به دست یافتن به قدرتی هرچند ناچیز در فرقه نمی‌توانند پایدار و برقرار بمانند. خانم هدایتی در گفتگو با آقای همنشین بهار اشاره می‌کند که اولین باری که پس از جداسدن از سازمان مجاهدین به اینترنت دسترسی پیدا کردم، با جستجوی مختصری، دریافتم که برخی از اعضا جدا شده، نام من را به عنوان کسی که آنان را مورد حمله، آزار و توهین قرار داده بود، برده بودند. بسیار شرم‌زده شدم و از خودم خجالت کشیدم.

### روش‌های عضوگیری

در بخش مربوط به "چه کسانی جذب فرقه‌ها می‌شوند" گفته شد که اکثر مردم تحت شرایط مناسب می‌توانند به دلایل کاملاً شخصی و بسیار گوناگون در معرض نفوذ و جذب به فرقه‌ها قرار گیرند. از جمله این شرایط می‌توان به سرخوردگی از شرایط اجتماعی و سیاسی، حاکم بر جامعه یا کشور، ناامیدی از اجرای عدالت، به حاشیه رانده شدن، داشتن اهداف مبارزاتی و آرمان‌ها و رویاهایی مشابه آنچه رهبر فرقه نوید می‌دهد، شرایط روانی پُر اضطراب، آسیب‌پذیری عاطفی، شرایط اقتصادی متزلزل، و روابط اجتماعی و خانوادگی ضعیف اشاره کرد. به طور کلی می‌توان گفت، فرقه‌ها برای آن بخشی از وجود ما جذاب هستند که چیز بهتری می‌خواهد، دنیای بهتر برای دیگران یا ساختن "خود" بهتر و برتر در ما. اما افرادی از فرقه، در مورد نحوه بازی بر روی این خواسته‌ها آموزش دیده‌اند. آنان می‌دانند چگونه حرف بزنند و عمل کنند که به نظر برسد که این "فرقه" دقیقاً همان چیزی است که شما به آن علاقه دارید و به دنبال یافتن آن هستید.

سیماک نادری گفتگویی دارد با جابر طایی سمیرمی (آرش) تحت عنوان "شکنجه سفید در زندانهای مریم رجوی، در انفرادی لخت مادرزاد کردند" <sup>۳۷</sup> در این گفتگو که بیش از دو ساعت به طول می‌انجامد، طایی سمیرمی درباره چگونگی پیوستن خود به سازمان مجاهدین خلق ایران می‌پردازد. وی می‌گوید: "در سال ۱۳۷۴ بعد از دیدن یک سخنرانی از مریم رجوی به مناسبت تبلیغات سی خرداد که می‌گفت "هر کس توان حمل سلاح دارد به ما بپیوندد" و دستش را دراز کرد و گفت "دستان من در انتظار فشردن دستان کسی است که توان حمل سلاح را دارد." من هم تصمیم گرفتم در آن موقع و [به سازمان مجاهدین] پیوستم".

وی از تجربه روزهای اولیه ورود خود به این سازمان می‌گوید "تو روزهای اول ورود به سازمان احساس می‌کردم که به آن مدینه فاضله‌ای که فکر می‌کردم، رسیده‌ام و آرزوهای من اینها هستند. چه حرف‌های قشنگی می‌زنند: اعتماد برادرانه، صداقت، فدا". اما چیزی نمی‌گذرد که با واقعیات موجود برخورد می‌کند. "می‌گفتند بر سر در سازمان مجاهدین نوشته‌اند "صداقت و فدا" ولی در عمل ما زیر نظر بودیم. من زیر نظر فرمانده‌ام بودم، فرمانده‌ام زیر نظر فرمانده‌اش بود، و همینطور این سیکل ادامه داشت. آن اعتماد برادرانه که می‌گفتند، در واقع اعتماد برادرانه‌ای وجود نداشت، یک فضای امنیتی [بود]. کسانی که در مرحله ورودی سازمان مجاهدین بودیم حتی نمی‌دانستیم که در قرارگاه اشرف هستیم. یعنی اسم آن جایی که بودم را به من نگفته بودند. اینقدر اعتماد داشتند." وی ادامه می‌دهد: "متأسفانه، آن چیزی که من انتظار داشتم و شنیده بودم، تقریباً می‌شود گفت صدو هشتاد درجه برعکس بود".

طایی سمیرمی از تجربه خود از اولین روزهای ثبت مشخصات برای پُر کردن فرم پرسنلی می‌گوید، هنگام پُر کردن فرم پرسنلی، از او می‌پرسند چه دینی داری، و وی جواب می‌دهد "مسیحی هستم". مأمور ثبت مشخصات نگاهی به او می‌اندازد و می‌پرسد: "دین پدر؟ گفتم مسلمان. دین مادر؟ گفتم مسلمان شیعه دوازده امامی. گفت: پس تو غلط کردی که مسیحی هستی! و در فرم پرسنلی من نوشتند مسلمان هستم".

طایی سمیرمی به نحوه عضوگیری در سازمان مجاهدین نیز اشاره می‌کند و نمونه‌هایی را که خود شاهد آن بوده توضیح می‌دهد. وی درباره نترات جدیدی که به شیوه‌های مختلف به اردوگاه مجاهدین آورده می‌شدند می‌گوید: "نترات جدید کسانی بودند که از سال ۱۳۷۴ در عملیاتی به نام "عملیات راهگشایی" به سازمان پیوسته بودند. ولی

طریق پیوستن شان این بود که به حساب قاچاقچی [در واقع] بیک سازمانی وجود ندارد آن نفر [ی که آنان را می آورد] قاچاقچی است. این [قاچاقچی] می رفت نگاه می کرد ببیند این طرف چی کم دارد، چه مشکلی دارد، چه وضعی دارد. مثلا اون طرف الان مشکلش پول است، مشکل مالی دارد. این را به طور خاص دوست من که بچه محل من هم بود به نام محمدرضا باباخانلو [می گفت]. این پدرش کارگر بود، افتاده بود و آسیب دیده بود، تو بیمارستان بود. پول نداشتند او را عمل کنند. این چیزی بود که خودش با داد و بیداد می گفت توی سازمان. می گفت به من گفته بودند "بیا برویم کویت سر کار، یک ماه در کویت کار کنی انگار پول دارو و درمان پدرت و ازدواج خواهرت درمیاد." ولی من را برداشتند آوردند اینجا. شخصی به اسم محمود زرین به او گفته بود بیا برویم کویت سر کار، و آورده بودش اینجا".

سمیرمی در این گفتگو از نمونه دیگری نیز یاد می کند: "شخص دیگری به نام کاووس کرمی که احتمالا پسرخاله اش رفته بود گفته بود که کاووس خارج است، شما هم بیایید. اینها هم بچه کوچولو را برداشته بودند آورده بودند".

سیامک نادری در ادامه و تایید صحبت های جابر طایی سمیرمی اضافه می کند "محمود ظریف که زندانی سیاسی بود، ایشان به برادرش، یعنی حسن ظریف، خیلی بد می گفت. می گفت او مرا بدبخت و بیچاره کرد. سازمان، محمود ظریف را ناگزیر کرده بود که برود جوان های مردم را بردار بیآورد".

سمیرمی با اشاره به شکنجه ها، آزارها و توهین های اعضای سازمان به وی می گوید "ما آنجا اساسا جنگی با جمهوری اسلامی نداشتیم. جنگ ما با خود ما بود". وی در سراسر این گفتگوی طولانی به رفتارهای خشونت آمیز اعضای رده بالای سازمان مجاهدین خلق می پردازد و به تفصیل از موارد شکنجه، جلسات مملو از پرخاش، ناسزا و فحش های رکیک، اعتراف اجباری در جلو دوربین، زندان و غیره می پردازد و تجربه های دردناک و دلخراش خود را توضیح می دهد. سمیرمی به برخوردهای خشن و توهین آمیز اعضا به بهانه هایی مانند نبستن دکمه زیرگلو، کوتاه کردن ابرو و مثال های متعدد می پردازد و از پدیده ای در سازمان مجاهدین خلق پرده برمی دارد که آن را "گشت ارشاد" و بدتر از گشت های ارشاد جمهوری اسلامی می نامد.

همه فرقه های شناخته شده جهان از جدانشدن اعضا خود واهمه داشته و تلاش می کنند افراد را در حیطه و کنترل خود نگاه دارند. در صورتی که عضوی از قوانین فرقه سرپیچی کند و قصد جدا شدن داشته باشد، با انواع تهدیدها، توهین ها، شکنجه و حبس مواجه می شود. گاه از افراد اعتراف نامه های جعلی علیه خود گرفته می شود تا در زمان مناسب، مثلا در صورت افشاگری در زمینه روابط و قوانین فرقه، علیه خود آنان مورد استفاده قرار گیرد. طایی سمیرمی در این زمینه می گوید: "مهدی ابریشمچی (از اعضای رده بالای سازمان مجاهدین خلق ایران و از مسئولین شورای ملی مقاومت که در حال حاضر مسئولیت کمیسیون صلح شورای ملی مقاومت ایران را بر عهده دارد و همسر سابق مریم رجوی، رهبر سازمان مجاهدین خلق ایران است) در نشست ها می گفت: هر که بخواد از ما جدا شود، فاقد آداب و معاشرت اجتماعی اش می کنیم، بعد هم می فرستیم زندان ابو غریب، بعد ولس می کنیم برود".

### فساد مالی

از آنجا که فرقه ها برای تامین هزینه های سرسام آور برنامه ها و زندگی اقتصادی. روزانه اعضای خود به منابع مالی مستمر نیاز دارند، (و این نیازها را نمی توانند از راه هایی که دولت ها معمولا از طریق سازوکارهای اقتصادی و قانونی. معمول در جهان مانند تولید محصول و تجارت ها تامین کنند) مانند سایر موارد، به صورت پنهانی و غیر شفاف و از راه های غیرقانونی و زد و بندهای سیاسی، در دریافت پول و به طبع آن، هزینه کردن و پخش پول برای پیشبرد اهداف خود (مانند استفاده از موقعیت مالی خود برای تبلیغات، جذب نیرو، به خدمت درآوردن شخصیت های سیاسی، تامین و حفظ اعضا و در نهایت، تهدید و تطمیع اعضا جدا شده از فرقه) از هیچ تلاشی رویگردان نیستند. عدم شفافیت در منابع مالی و راه های خرج آن، سبب ایجاد فساد مضاعف و قرار گرفتن در هزارتوهای پیچیده ای می شود که به نوبه خود، این سیستم ها را هرچه بیشتر در مناسبات غیرقانونی و فساد سیاسی گرفتار می کند.

با این مقدمه کوتاه، به بررسی چند مورد مستند از ابعاد سیستم مالی و اقتصادی سازمان مجاهدین خلق پرداخته می شود. بعد از سقوط صدام حسین چندین فیلم ویدئویی از ملاقات های رهبران سازمان مجاهدین با فرماندهان اطلاعاتی- امنیتی عراق منتشر شد که مخفیانه ضبط شده بود. در یکی از این ویدئوها که در آن مسعود رجوی حاضر است، بخشی از موضوع گفتگو به میزان پولی مربوط می شود که قرار است عراق از محل فروش نفت خود به سازمان مجاهدین پرداخت کند. این ویدئوها با زیرنویس فارسی در یوتیوب قابل دسترس است.

فرشته هدایتی در کتاب خود به نام "زخم های بی التیام" به یک مورد دریافت پول از افسران عراقی اشاره می کند: "یک بار به من ماموریت داده شد که بودجه ماهیانه مرکز را از بغداد تحویل بگیرم... تصویری از حجم و نحوه تحویل گیری پول نداشتم. آن روز دیدم چند افسر ارتش عراق با خودروهای حفاظت شده وارد محوطه قرارگاه بغداد شدند و چندین گونی بزرگ را که شبیه گونی های ۵۰ کیلوئی برنج بود تحویل یکی از برادران که زبان عربی بلد بود دادند. پس از آن من و چند خواهر دیگر که نماینده یگان های متفاوتی بودند، سهم گونی های پول خود را تحویل گرفتیم. هنوز شک داشتم که این گونی ها پول باشد ولی وقتی سهمیه مرکز خودمان که شامل دو گونی بود تحویل گرفتم از بالای گونی چک کردم با کمال ناباوری با حجم بسیار زیادی از اسکناس های بسته بندی شده مواجه شدم." (هدایتی، ۱۳۹۷).

از سوی دیگر، نحوه هزینه کردن منابع مالی به دست آمده نیز بحث برانگیز است. سازمان مجاهدین سالانه چندین جلسه بزرگ و کوچک با حضور مهمانان بین المللی برگزار می کند. هزینه برگزاری این مراسم و پولی که برای رفت و آمد به مهمانان (سخنرانان) پرداخت می شود بر میلیون ها دلار بالغ می گردد. برخی از این جلسات چند صد مهمان- سخنران دعوت شده است. برای مثال، شاهرخ بهزادی، مقاله ای در سایت "آر. اف. آی" (RFI) منتشر کرده است که در آن به گزارش روزنامه اسپانیایی "ال پائیس" با عنوان "فشای ابعاد جدیدی از کمک های مالی مجاهدین خلق به رهبران راست افراطی اسپانیا"<sup>۳۸</sup> می پردازد و می نویسد: "سازمان مجاهدین خلق افزون بر یک میلیون یورو کمک های گسترده برای تأسیس و استقرار این حزب راست افراطی که سال گذشته فاش ساخت، به دو نفر از رهبران این حزب که اکنون نماینده کنگره (پارلمان) اسپانیا هستند، به مدت هشت ماه بین ماه های فوریه و اکتبر سال ۲۰۱۴ به طور مخفیانه حقوق ماهانه پرداخت کرده است. میزان حقوق سازمان مجاهدین به این دو رهبر حزب راست افراطی اسپانیایی این مدت در حدود ۶۵ هزار یورو بوده است" (بهزادی، ۲۰۲۰). در گزارش دیگری در سایت ایرانیان انگلستان با عنوان "فشای پول های پرداختی مجاهدین خلق به مقامات دولت ترامپ"<sup>۳۹</sup> می گوید: "خبرگزاری "آسوشیتدپرس"، "فاکس نیوز" و بسیاری از رسانه های آمریکایی، امروز یکشنبه ۱۷ بهمن/ ۵ فوریه (۲۰۱۷) گزارش دادند که یکی از وزرای دولت ترامپ و چند تن از مشاوران و نزدیکان وی به خاطر سخنرانی در محافل و اجتماعات سازمان مجاهدین خلق، مبالغ قابل توجهی از این گروه پول دریافت کرده اند؛ "رودی جولیان" و "نیوت گینگریچ" از جمله مشاوران و نزدیکان ترامپ هستند که برای سخنرانی علیه ایران از سخاوتمندی های سازمان مجاهدین خلق سود جسته اند. "الین چائو" وزیر حمل و نقل کابینه دونالد ترامپ، اعلام کرده که سازمان مجاهدین خلق برای ایراد فقط یک سخنرانی ۵ دقیقه ای، به او مبلغ ۵۰ هزار دلار پرداخت کرده است. "جان گامبرل" گزارشگر "آسوشیتدپرس"، در گزارشی بر موارد بسیار زیادی از دریافت های مقامات دولت ترامپ و همچنین مقامات پیشین جمهوری خواه و دموکرات، نمایندگان و سناتورهای آمریکایی، انگشت گذاشته است که همگی آنان از سخاوتمندی های سازمان مجاهدین خلق بهره برده اند. "الین چائو" وزیر حمل و نقل دولت ترامپ که چند روز پیش از سوی مجلس سنا تأیید صلاحیت شد، گفته که برای یک سخنرانی ۵ دقیقه ای در سال ۲۰۱۵ در یکی از مجالس سازمان مجاهدین خلق، رقمی بالغ بر ۵۰ هزار دلار دریافت کرده است" (ایرانیان انگلستان، ۲۰۱۷).

در این گزارش تصریح می شود که "هیچ قانونی در ایالات متحده آمریکا دریافت پول در ازای سخنرانی را منع نکرده، اما مسئله اساسی در این گونه روابط، موضوع نفوذ "یک گروه که پیش تر در فهرست سیاه سازمان های تروریستی قرار داشته" و اثرگذاری این گروه بر تصمیمات برخی از مقامات دولتی آمریکا" است (ایرانیان انگلستان، ۲۰۱۷).

یکی دیگر از موارد هزینه کردن منابع مالی توسط سازمان مجاهدین خلق، دعاوی حقوقی مختلف و دستمزدهای هنگفت هزینه وکلای درگیر در این پرونده های حقوقی است. روند هریک از این دعاوی معمولاً سال ها طول می کشد. در یک مورد سازمان مجاهدین یک دعوی حقوقی بر علیه محمد رجوی (فرزند مسعود رجوی) به جریان انداخت. محمد رجوی در صفحه فیسبوک خود در مطلبی با عنوان "پیروزی درخشان و نهایی عدالت و شکست قطعی و تاریخی دروغ و نیرنگ!"<sup>۴۰</sup> می نویسد: "سازمان مجاهدین پس از شکست کارفرمای نیابتی اش در دادگاه بدوی اقدام به بسیج تمام عیار علیه اینجانب نمود تا بتواند به هر قیمت که شده در دادگاه تجدیدنظر، مرا شکست دهد. برای اینکه بهتر بتوانید ابعاد این بسیج هیستریک و دیوانه وار را درک کنید، فقط اشاره کنم که هزینه وکلای کارفرمای تحت امر به تنهایی بیش از ۲۰۰ هزار یورو شده است! سازمان مجاهدین همچنین برای فریب دادگاه پیرامون موضوع اهمیت امنیت جانی جناب کارفرمای نروژی لابی مجاهدین و سایر لابی گران غربی آنها، با پرداخت پول کلان اقدام به تولید يك فقره گزارش جعلی و سفارشی توسط يك مؤسسه دست راستی مستقر در بلژیک نموده بود. بر اساس اطلاعات کارشناسان هزینه این نوع گزارشات قطعاً باید بیش از ۵۰ هزار یورو بوده باشد."

صرف این مبالغ هنگفت در حالی است که اعضای رده پایین این سازمان در شرایط رفاهی بسیار ضعیفی به سر می برند، و به آنان گفته می شود هزینه های سازمان از محل جمع آوری کمک های هواداران و مردم عادی تامین می گردد.

#### دموکراتیک یا دیکتاتوری؟

هسته اصلی و مرکزی فرقه ها بر "اطاعت محض" یا "سرسپردگی" به رهبر گذاشته می شود و رهبر دارای قدرت مطلق و نامحدود است. همین ویژگی خاص رهبر فرقه (تمرکز قدرت) اساساً هیچ سنجیتی با دموکراسی ندارد که در آن (هرچند به صورت نسبی) اصل را بر مردم سالاری، مشارکت در تصمیم گیری ها، توزیع قدرت، رعایت آزادی های اجتماعی و سیاسی مردم، شایسته سالاری، رقابت آزاد و وجود رسانه های مستقل می گذارد. براساس مستندات، مقالات، کتاب ها، نقل قول ها و مصاحبه های اعضای جداشده سازمان مجاهدین خلق که در این پژوهش مورد استفاده و استناد قرار گرفته است، همه تصمیم گیری ها و خط مشی های سازمان مجاهدین خلق به صورت دستوری و اجباری بدون مشارکت اعضا و یا رای گیری و نظرخواهی از آنان انجام شده است. در صورتی که برخی از اعضا به این راهکارها اعتراض می کردند، مورد شتمانت، توهین، تحقیر، تنبیه، آزار، شکنجه و حبس قرار می گرفتند، که در مواردی این شکنجه ها به قتل اعضا نیز منجر شده است (رجوع شود به کتاب فرشته هدایتی تحت عنوان زخم های بی التیام، ۱۳۹۷؛ مقاله قهرمان حیدری به عنوان نگاهی به فروغ جاویدان، ۱۳۹۲؛ مقاله بلند ایرج مصداقی تحت عنوان گزارش ۹۷، ۱۳۹۲؛ مصاحبه های سیامک نادری در یوتیوب؛ و سایر مستنداتی که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است).

برخی از این تصمیمات دستوری عبارتند از ازدواج های درون تشکیلاتی مجاهدین، طلاق ها، جداسازی کودکان از پدر و مادرها، انقلاب ایدئولوژیک، گزارش نویسی ها و اعتراف های اعضا علیه خود، جداسازی های جنسیتی، کد لباس (به ویژه برای زنان)، عدم آزادی افراد در رفت و آمد به قرارگاه های این سازمان و حتی محدودیت اعضا برای رفتن از یک منطقه درون پایگاه به منطقه دیگر (تنها با اجازه مسئولین آنان یا با ارائه یک برگه یا مجوز ویژه)، جلسات گوناگون موسوم به نشست امام زمان، نشست حوض، نشست تناقضات جنسی، نشست عملیات جاری، نشست اپورتونیست (فرصت طلب)، نشست دیگ، و سایر نشست هایی که در آن ها به شیوه های گوناگون، اعضا و ادار به پذیرش و اجرای دستورات و فرامین رهبری می شدند. باتوجه به موارد فوق، می توان گفت این سازمان نه یک ساختار دموکراتیک بلکه نوعی تمامیت خواهی و اقتدارگرایی نظام مند را نمایندگی می کند.

#### سخن پایانی

آیا سازمان مجاهدین خلق ایران فرقه است؟

اکنون و پس از بررسی ویژگی های شناخته شده فرقه ها در جهان و مقایسه آنها با ویژگی ها و عملکرد سازمان مجاهدین خلق، و با تکیه بر مستندات ارائه شده از سوی اعضای جدا شده این سازمان، خوانندگان بی طرف می توانند به نتایج صریح و روشنی برای پاسخ به پرسش بالا دست یابند. مستنداتی که از منابع معتبر و دست اول در این پژوهش مورد نقل قول و استناد قرار گرفته است، نشان می دهند که سازمان مجاهدین خلق ایران مشترکات صد درصدی بسیاری با فرقه های شناخته شده جهان دارد و همان ویژگی ها را نمایندگی می کند. مقاله حاضر، نه یک بیانیه سیاسی، که یک پژوهش میدانی بی طرفانه و غیرمغرضانه با تکیه بر مستندات و نوشته ها و گفته های شاهدانی انجام شده است که خود سال ها تجربه زندگی در تشکیلات سازمان مجاهدین را داشته و پس از غلبه بر ترس ها و تردیدهای خود، به نوشتن یا سخن گفتن درباره تجربه زیسته خود پرداخته اند. برخی از این شاهدان، صریحا در نوشته ها و گفتگوهای شنیداری و دیداری خود سازمان مجاهدین را به پاسخگویی دعوت کرده و از آنان خواسته اند در یک دادگاه عادلانه و بی طرف، به سئوالات آنان پاسخ دهند، که هنوز چنین پاسخی نه به صورت یک گفتگوی زنده و نه در هیچ دادگاهی به این اعضا داده نشده است. طرح چنین بحث هایی از بسیاری جنبه ها حائز اهمیت است و نتیجه آن شفافیت و روشنگری برای اذهان عمومی و کسانی است که به دنبال آگاهی، شناخت دقیق و درست از تاریخ این سازمان و چگونگی و چرایی آنچه بر این سازمان و اعضا آن رفته، درس گرفتن از تاریخ و نیز آگاهی از مناسبات و روابط این سازمان با مراکز قدرت است.

در پایان لازم می دانم از همه کسانی که با ارائه مستندات و شهادت های خود به نگارنده در این پژوهش یاری رسانده اند، قدردانی کنم. بویژه از آقای قهرمان حیدری (حنیف حیدر نژاد) برای گفتگوهای متعدد و پاسخگویی به پرسش های نگارنده و نیز معرفی منابع بسیار سپاسگزام.

فرح شیلاندی

مترجم و پژوهشگر

مهر ماه ۱۴۰۱

منابع و مرجع ها

۱. فرقه گرایی = cultism
۲. بن بارکر (Ben Barker)، روانشناسی فرقه گرایی، ۱۹۸۰
۳. کلیسای بنیادگرایان عیسی مسیح مقدسین آخرالزمان (Jesus Christ of Fundamentalist Church of Latter-Day) واقع در منطقه یوتا/آریزونا در ایالات متحده
۴. ماکس وبر (Max Weber) متولد ۱۸۶۴ در ارفورت، پروس (آلمان کنونی) است. او در کنار کارل مارکس و امیل دورکیم به عنوان یکی از سه بنیانگذار جامعه شناسی شناخته می شود. مطلب وی با نام «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری» به عنوان متنی پیشرو و پایه گذار در جامعه شناسی به حساب می آید.
۵. لالیچ، جانجا (Janja Lalich)، کادر آرمانی: مبداء و سیر تحولات یک فرقه سیاسی، ۱۹۹۲
۶. اتحادیه کارگران دموکراتیک (Workers Democratic Union) (WDU) یک حزب فمینیستی و مارکسیست لنینیستی مستقر در کالیفرنیا به رهبری پروفسور سابق مارلین دیکسون بود که در سال ۱۹۷۴ تأسیس و در ۱۹۸۷ با رای قریب به اتفاق اعضا منحل شد. به این اتحادیه به عنوان نمونه ای از یک فرقه سیاسی با دیکسون به عنوان رهبر کاریزماتیک آن نگریسته می شود. برای اطلاعات بیشتر به کتاب «گزینه محدود: باورمندان واقعی و فرقه های کاریزماتیک» نوشته خانم جانجا لالیچ (۲۰۰۴) مراجعه شود.
۷. لالیچ، جانجا (Janja Lalich)، سلطه و تسلیم: بهره کشی روانی-جنسی از زنان در فرقه ها، ۱۹۹۷
۸. دایان، حوا (Hava Dayan)، سوء استفاده جنسی و فرقه های کاریزماتیک، ۲۰۱۸
۹. لالیچ، جانجا (Janja Lalich)، زنان در فرقه ها، ۱۹۹۷
۱۰. شاخه داویدیان (یا انجمن عمومی شاخه داویدیان ادونتیست های روز هفتم) یک جنبش مذهبی جدید آخرالزمانی است که در سال ۱۹۵۵ توسط «بنجامین رودن» تأسیس شد. آنها خود را پیرو و ادامه انجمن عمومی ادونتیست های روز هفتم داویدیان می دانند که توسط ویکتور هوتف در سال ۱۹۳۵ تأسیس شد. ادونتیست ها

(Adventists) اعضای فرقه های مختلف مسیحی هستند که بر اعتقاد به بازگشت قریب الوقوع مسیح تأکید می کنند.

۱۱. هیر، آر. دی. (R. Hare)، بی وجدان: دنیای پریشان. روان پریشان در میان ما، ۱۹۹۳
۱۲. ویست، دونی و کنت، استفن آ. (Stephen A. Kent & Doni Whitsett) فرقه و خانواده، ۲۰۰۳
۱۳. کارترایت، آر. اچ. و کنت، اس. ا. کنترل اجتماعی در ادیان جایگزین: دیدگاه خانوادگی تحلیل جامعه شناختی، ۱۹۹۲
۱۴. گودشتین، لوری، جنبش کریشنا به جزئیات سوء استفاده های گذشته در مدارس شبانه روزی خود می پردازد، ۱۹۹۸
۱۵. کاسنس، آیلین، (Eileen Joyce Coussens) "وارن جفس"، ۲۰۱۸
۱۶. دیکتاتور خیرخواهانه / benevolent dictatorship
۱۷. ایمی مورین (Amy Morin)، ده نشانه هشدار مربوط به فرقه ها، ۲۰۲۲
۱۸. دیویس مت (Matt Davis)، چهار تکنیک روانشناختی که فرقه ها برای عضوگیری از آنها استفاده می کنند، ۲۰۱۸
۱۹. استین، الکساندرا (Alexandra Stein)، وحشت، عشق و شستشوی مغزی: دل بستگی در فرقه ها و سیستم های توتالیتر، ۲۰۱۶
۲۰. راسل، م. و همکاران، عضویت در فرقه: چه عواملی به پیوستن به فرقه یا جدا شدن از آن کمک می کند؟، ۲۰۱۷
۲۱. میویلودس، (Miviludes)، گزارش به وزیر کشور، ۲۰۱۵
۲۲. ابوالقاسم رضایی، آزمایشهای خطیر و راز مصونیت در عبور، ۱۴۰۱، وبسایت رسمی مجاهدین خلق، بخش مقالات
۲۳. آوا فرهادی، بنیانی پاکیزه و رهروانی ایستاده بر راه، ۱۴۰۱، وبسایت رسمی مجاهدین خلق، بخش مقالات
۲۴. قهرمان حیدری (حنیف حیدر نژاد)، نگاهی به فروغ جاویدان، پژوهش ایران، ۱۳۹۲
۲۵. هدایتی، فرشته، زخم های بی التیام، انتشارات مهری، محل نشر لندن، ۱۳۹۷
۲۶. وفاغمایی، اسماعیل، هفت حصار، سایت شخصی اسماعیل وفاغمایی، در بخش یادداشتک ها ۱۳۹۲
۲۷. حیدری، قهرمان، فردیت و جنسیت و مکانیزم های درون تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق برای تثبیت رهبری رجوی، سایت پژوهش، ۱۳۹۷
۲۸. گفتگوی سیامک نادری با سعید بهبهانی در تلویزیون میهن تی وی، با عنوان "والایی عشق و شکوه زنان - رقص رهایی و حرمسرا و سکس رجوی با زنان مجاهد - فرار یکی از زنان حرمسرا از اشرف"، یوتیوب، ۲۰۱۸
۲۹. گفت و شنود با فرشته هدایتی (۳) "پای قدرت که برسد هیچ کس معصومانه رفتار نمی کند"، یوتیوب، ۲۰۱۸
۳۰. گفتگوی ایرج مصداقی با سحر تحویلی، "موقعیت زنان و حرمسرا در فرقه رجوی"، یوتیوب، ۲۰۲۱
۳۱. گفتگوی سیامک نادری با سعید بهبهانی در تلویزیون میهن تی وی، با عنوان "رقص رهایی و استخر و مهمانی و زنان چشم آبی"، یوتیوب، ۲۰۱۸
۳۲. گفتگوی اسماعیل وفاغمایی با همنشین بهار، "گفت و شنود با اسماعیل یغمائی ۱۰"، یوتیوب، ۲۰۱۵
۳۳. گفت و شنود با فرشته هدایتی (۲) "امروز باید گفت آنچه را که فردا گفتنش دیر است"، یوتیوب، ۲۰۱۸
۳۴. مصداقی، ایرج، گزارش ۹۲، نامه ی سرگشاده به مسعود رجوی، پژوهش ایران، ۱۳۹۲
۳۵. حیدری، قهرمان، گزارش تکان دهنده «دینسایت» درباره سرنوشت یکی از کودکان مجاهدین که از خانواده جدا شده بود، سایت شخصی حنیف حیدر نژاد، ۱۴۰۰
۳۶. حیدری، قهرمان، سرنوشت کودکانی که سازمان مجاهدین آنها را از والدینشان جدا کرد، سایت شخصی حنیف حیدر نژاد، ۱۴۰۰
۳۷. گفتگوی سیامک نادری با جابر طایی سمیرمی، "شکنجه سفید در زندانهای مریم رجوی، در انفرادی لخت مادرزاد کردند... گفتگو با جابر طایی سمیرمی (آرش)"، یوتیوب، ۲۰۲۲

۳۸. بهزادی، شاهرخ، *افشای ابعاد جدیدی از کمک‌های مالی مجاهدین خلق به رهبران راست افراطی اسپانیا*، سایت "آر.اف.آی" (RFI)، ۲۰۲۰
۳۹. سایت ایرانیان انگلستان (Iranian UK)، *افشای پول‌های پرداختی مجاهدین خلق به مقامات دولت ترامپ*، ۲۰۱۷
۴۰. رجوی، محمد، *پیروزی درخشان و نهایی عدالت و شکست قطعی و تاریخی دروغ و نیرنگ*، فیسبوک، ۲۰۲۲